



کتابخانه ایرانی شهراورد
1986
Hanische Bibliothek in Hannover

رهائی

در این شماره :

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند :

دمگراسی و سوسیالیسم

نشریه
سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۴
بهمن ماه ۶۲

رهائی شماره ۴ - دوره سوم نشریه سازمان وحدت کمونیستی چاپ اول در ایران بهمن ۱۳۶۲ چاپ دوم در خارج از کشور اردیبهشت ۱۳۶۳

A

230

1-3(4a)

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند : دمکراسی و سوسیالیسم



توضیح

باز تکثیر رهایی شماره ۴ (دوره جدید) از روی یکی از نسخی که در ایران بصورت پلی کپی و در قطع رقعی (۱۷/۵×۱۲/۵) منتشر شده است، انجام می پذیرد.

ضمناً توضیحی را که رفقای داخل، در مورد امضاء مقالات رهایی شماره ۳ (دوره جدید) در اختیار ما نهاده بودند، مجدداً در رهایی شماره ۴ آورده شده است که عین آن در زیر نقل می شود:

در شماره ی ۳ رهایی، امضاء مقالات از قلم افتاده بود که بدینوسیله پوزش می طلبیم. این امضاها به ترتیب مقالات عبارتند از: پ-اسد و وسخن. در اینجا لازم به اشاره است که این امضاها به رفقای خارج اطلاع داده شد تا تجدید چاپ رهایی در خارج از کشور با درج امضاء انجام پذیرد.

کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

اردیبهشت ماه ۱۳۶۳

این بار - لاجرم - شعله از اندرون بر می خیزد. بوق ها و بلندگوها سخن از د و طیف، د و گرایش در درون خط امام می گویند. طیفی که بر حسب این که راوی که باشد - برای "اجرای احکام اقتصادی اسلام و حمایت از مستضعفین تلاش

می‌کند " و طیف دیگری " که در این مورد حساسیتی از خود نشان نمی‌دهد . و این تکرار داستانی است که چهار سال در قالب‌های مختلف دیده شده و جنگ‌های حیدر - نعمتی دولت موقت و بنی صدر و حجتیه را به صحنه آورد .

هنگامی که اگر نه همه، لاقلاً بخش اعظم چپ‌ایران در سیمای رژیم جدید "دولت ملی" را جستجو می‌کرد و یا حمایت ناآگاهانه‌ی بخشی از زحمتکشان جامعه را از رژیم (که از موضعی غیرخودی - موضع خرده بورژوازی صورت می‌گرفت) به حساب ترقی خواهی و مردمی بودن رژیم و یا لاقلاً بعضی از سردمداران آن می‌گذاشت، تحلیل ما بر این بود که ترکیب طبقاتی حاکمیت ائتلافی از بورژوازی (سنتی، تجاری) و خرده بورژوازی غیرمردن است . جدال درونی حاکمیت ادامه خواهد یافت ولی برد با بورژوازی خواهد بود . و این علی‌رغم ظواهر نادان فریبی است که به حکم ضرورت فریب خلق - در اینجا بخوانید خیر - در بورژوازی - نمایندگان واقعی و یا خود گمارده‌ی بورژوازی را از صحنه به کنار می‌زند تا ظواهر رادیکالیسم را حفظ کند، و یا بهتر بگوئیم با رادیکالیسم فلاپی بسرعت مستحیل شوند و تطبیق یابد . آخرین پرده به کنار زدن عناصری از حجتیه بود که بر خلاف پس‌خیزهای پر جنجال، تلاطمی ایجاد نکرد . "قرار شد" کسانی مانند عسکراولادی و توکلی که بوی گندشان در آمده بود فعلاً به کنار روند تا همان سیاست‌ها از طریق آنچه امروز "یک گرایش" در درون خط امام نامیده می‌شود دنبال شود . حامیان آن رفتگان جنگی نکردند چون می‌دانستند چیز مهمی را از دست نخواهند داد و پشتیبانان رقبای نیز جای زیادی برای شادمانی نیافتند زیرا مسئله لاقلاً برای بخش مهمی از آنها بلا موضوع شده بود یا به عبارت بهتر خود دریافتی بودند که مسیری جز ادامه‌ی سیاست قبلی نخواهند داشت .

اینجاست که افراد در يك پروسه‌ی استحاله مبدل به نمایندگان طبقه‌ای می‌شوند که متصورا با آن مبارزه می‌کرد هاند . و اینجاست که "وحدت" نمایشی خط امام تبدیل به دو طیف و دو گرایش می‌شود . شعله از درون بر می‌خیزد اما شعله‌ی سرد . ادای گذشته اما بی‌رمق و بلا موضوع . بالاخره احکام اسلام روشن شده است . معلوم شده که مالکیت محتسرم است . مسلم شده که حدی بر مالکیت (مشروع!) نیست . این که بورژوازی از اول همین‌ها را می‌گفت چه باک؟ مگر ندیدید ما آن‌ها را به کنار زدیم؟ آیا انصاف است بگوئید بورژوازی برنده شده است؟

چنین بنظر می‌رسد که پروسه استحاله به حدود دیوارهای بیت امام رسیده است و بند باز بزرگ نیز می‌داند - با از کدام سو می‌وزد . و اگر هنوز یکی دو آخوند فکسنی - و یا به گفته‌ی حزب خائن مرحوم، "رادیکال" - در يك خطبه‌ی نماز سخن از مکروه بودن تسخیر جن (!) می‌گویند و در خطبه‌های بعدی از پس گرفته شدن زمین‌های اهدائی جمهوری اسلامی ابراز شگفتی می‌کنند دیگر تقصیر کسی نیست که گفته‌اند: لیس علی الخنک حرج .

امروز دیگر سخن از بعضی مسائل بردن توضیح و اوضاحت است . اگر کسی هست که نداند در این چند ساله وضع زحمتکشان بدتر شده است، اگر کسی نداند که قشر نوپای جدید نمایشگر رستاخیز مردگان گذشته است و سنت اسلامی و شریف‌مبشری و تجارت بطور کامل احیا شده است - سنتی که از محمد امین تا محمد باقر و سایر قدیسین تعمید گرفته است - توضیح بیشتر دردش را شفا نخواهد داد . اما اگر این‌ها نیاز به توضیح ندارد، بدست دادن تصویر آینه‌ای بی‌نیاز از تعمق نیست زیرا باید دید در ادامه‌ی این وضع، سرمایه‌های - بخوانید پول‌های - انبوه انداخته در جامعه‌ای که تولیدش نکبت‌زا و تجارت خارجیش در حد صد و يك کالا و ورود همه چیز خلاصه می‌شود به کدام - متمایل می‌شود . صنعت؟ با این بی‌کفایتی؟ کشاورزی؟ با این تجربه‌ی زار؟

بورژوازی سنتی بر پشت خر سواری خرده بورژوازی طی يك انقلاب سیاسی می‌پرد و با سنگینی تنه اش خر را سقط می‌کند تا بالاخره به تجربه دریابد که دورانش به سر آمده است . جنازه سراز قبر بر می‌دارد تا مراسم تدفین خود را بجای آورد .

این بار سنت در مقابل ضرورت، بلاواسطه ایستاده‌اند . قشر عظیم متوهم هر دو را تجربه کرده است . به هر دو سواری داده است و می‌داند که یا نباید مرکب بود و یا اگر در سواری دادن گریزی نیست بهتر است در خدمت آن که چابکتر و امید آفرین تر است در آید . تنه‌ی لش بورژوازی مفتخور تجاری تحمل کردنی نیست، و از این جا - با منطق "یا این یا آن" - به یاد آن ناکام می‌افتد و خانه "نور به قبرش" می‌باراند، و این مبنای امید پهلوی‌ها و نیم

پهلوی ها می شود .

این تاثیر عبرت انگیز تماشائی نیست چون واقعی است . در این میان کسی جز عزلت طلبان غار نشین و یا دون کیشوت های خارج از واقعیت تماشاچی نیست . این زندگی و تاریخ است که بدین وسیله انکشاف می یابد . و درك این چیزی بیش از منطق "یا این یا آن" می طلبد .

چند ماه پیش شاهد اجرای یکی از صحنه های این نمایش بودیم . رادیو صدای بختیار — به عنوان سحلی که هم مورد قبول سلطنت طلبان است و هم بخشی از خرده بورژوازی مخالف رژیم کنونی — روز ۱۴ مرداد سال روز انقلاب مشروطیت را روز اعتراض آرام نامید . تظاهرات در حد قابل توجه — ولی نه البته به حد اغراق آمیزی که حامیان آن می گفتند — بود ، مسئله ای بود که در کنار سایر مسائل متعدد نشان می داد که بخشی از مردم به دلائل متفاوت با رژیم کنونی موافق نیستند . این مسئله دانسته شده ای بود که به هر حال نمایش آن بی اهمیت نبود . اما از نمایش يك مسئله تا برخورد تاثیرکال به آن فاصله زیادی است . این که آقای بختیار "بدین وسیله" از ملت ایران قدردانی کند (یعنی هم — را به حساب مدافعین خود بگذارد) همان قدر تاثیرکال بود که برخورد بعضی نیروهای دیگر . و این قسمت اخیر — است که مورد بحث ماست .

وضع عمومی رژیم

اما قبل از آن که پیشتر رویم نگاهی کوتاه به وضع عمومی رژیم ضروری است . روز به روز این مسئله آشکار تر می شود که توده های مردم "صاحب عقیده" می شوند . این توصیف را نمی توان هنوز قطعی شدن — که به معنای ویژه در يك قشریندی طبقاتی مطرح می شود — دانست . خلاصه ای آن اینست که پس از مجذوبیت و بهت عمومی دوران انقلاب، پس از گجی ها

دیگر کسی نیست که نداند رژیم موجود چه می خواهد و چه می کند . می توان در تعبیر از ماهیت این پدیده ، در نحوه ی پیدایش و قدرت یابی آن ، در علل و موجبات درونی و بیرونی سیادت آن بحث و اختلاف داشت ولی این اختلافات هر چند مهم ، در نفس امر موجود تغییر نمی دهند . برای مردم روشن است که رژیم موجود چگونه جامعهای و چه روابط اجتماعی را وعده می دهد . و این هر چه که هست مطلوب اکثریت مطلق مردم نیست .

و انتظارات و امیدها ، پس از سرخوردگی ها و یأس ها و باز توهم ها ، امروز کمابیش مردم به فراخور شرایط زندگی خود — و این شرایط بلاشك مسائل مادی و معنوی را شامل می شود — دیدی نسبت به رژیم و تحلیلی از وضع موجود خود دارند . دیگر کسی نیست که نداند رژیم موجود چه می خواهد و چه می کند . می توان در تعبیر از ماهیت این پدیده ، در نحوه ی پیدایش و قدرت یابی آن ، در علل و موجبات درونی و بیرونی سیادت آن بحث و اختلاف داشت ولی این اختلافات هر چند مهم ، در نفس امر موجود تغییری نمی دهند . برای مردم روشن است که رژیم موجود چگونه جامعهای و چه روابط اجتماعی را وعده می دهد . و این هر چه که هست مطلوب اکثریت مطلق مردم نیست . دلائل این عدم مقبولیت، اگر نتوان

گفت به تعداد آحاد اجتماع، لااقل به تعداد گروه بندی های اجتماعی متعدد است . اگر وضع فلاکت بار اقتصادی و سطح نازل معیشت — تا آن جا که مربوط به احساس بلا واسطه می شود — مهمترین عنصر است در این نیز تردیدی نیست که سایر مسائل اجتماعی آن چنان نقش مهمی دارند که غفلت از آن ها دیگر يك اشتباه نیست، خیانت است . و این برای روشنفکرانی که انقلاب اخیر را تجربه کرده اند و عملکرد مکانیسم های غیر اقتصادی را بر زمینه ی شرایط مادی دید هاند نابخشودنی است .

اگر این امر صحت داشته باشد که وضع کنونی مقبول اکثریت عظیم جامعه نیست، اگر این امر صحت داشته باشد که

در پیدایش حرکت اجتماعی — در مراحل اولیه که حرکت خود جوش است — نیازی به وجود يك بدیل واقعی و مطلوب نیست . مردم در وهله ی اول علیه چیزی — علیه شرایط موجود — قیام می کنند . کارد به استخوان رسیده و لاجرم فریاد می کشند . بدیل در حین عمل و حرکت نمایان می شود و یا خود را تحمیل می کند .

دیگر پرده ی توهم در مورد شرایط اجتماعی و آنچه که رژیم به ارمغان آورده یا خواهد آورد دریده شده است و به همین دلیل توده های مردم در این زمینه صاحب عقیده هستند ، مسئله ای که بلافاصله مطرح می شود اینست که این روند به کجا می انجامد .

جهت این روند از پیش معین نشده است اما می توان دو امکان کلی را تشخیص داد . امکان اول پذیرفتن امر نامقبول است . تن دادن به شرایط موجود و تطبیق زندگی بر مبنای اساس تحمیلی جدید . این امکان با آن که موقتی و محدود خواهد بود ولی فاجعه آمیز است . تن دادن و تسلیم شدن و باری به هر جهت زندگی کردن . اکنون می توان گفت که شواهد این امر اندك، پراکنده و غیر عمده هستند ولی تاریخ نشان می دهد که می توانند عمده شوند . دینامیسم انقلابی، تمایل به تغییر و حرکت ، می تواند برای ادواری خاموش شود و یا تحت الشعاع مسائلی قرار گیرد که برای فرد — و نه اجتماع — مبرم تر باشد . این وضع را در انقلاب های جهان مکررا دیده ایم . در ایران معاصر نیز مصادیق آن کم نبوده اند .

اگر این امکان مطلوب نیست پس باید نگذاشت که تا آنجا که به کوشش و مبارزه مربوط می شود اجازه ی تحقق یابد . باید زمینه های امکان دیگر یعنی ادامه ی جوشش و حرکت را به هر شکل و نوع فراهم کرد . در این زمینه ارائه ی توضیحی ضروری است .

در پیدایش حرکت اجتماعی — در مراحل اولیه که حرکت خود جوش است — نیازی به وجود يك بدیل واقعی و مطلوب نیست . مردم در وهله ی اول علیه چیزی — علیه شرایط موجود — قیام می کنند . کارد به استخوان رسیده و لاجرم فریاد می کشند . بدیل در حین عمل و حرکت نمایان می شود و یا خود را تحمیل می کند . این مطلب را بطور مفصّل در نوشته های اولیه ی قبل از انقلاب سیاسی اخیر بررسی کرده ایم و به آن هایی که در آن زمان تنها بدیل مقابل رژیم شاه را اپوزیسیون نیم بند و لیبرال مشروطه طلب موجود می دانستند و سؤال می کردند " مگر بدیل دیگری هم وجود دارد ؟ " جواب داده ایم . جواب ما این بود که طرح سؤال بصورت " یا این یا آن " طرحی قلابی، غیر علمی و غیر واقعی است . جواب ما این بود که ممکن است این اپوزیسیون نیم بند مورد قبول شما باشد ولی چه خوب و چه بد مورد قبول مردم نیست . نفی يك وضع به معنای پذیرش اتوماتیک قطب بظاهر مقابل نیست . در امر اجتماع دافعه و جاذبه بطور مکانیکی عمل نمی کنند . بر دنیای متحول انسانی مکانیسم سیادت ندارد و الی آخر . واقعیت این است که بدیلی از این میان سر بر

آورد غیر از آنچه که حضرات می‌پنداشتند . این که این بدیل " بد بود یا خوب " ، " الهی بود یا شیطانی " بحثی است به جای خود (به جای خود نه به معنای اینکه مهم نیست ! برعکس بسیار هم مهم است . اگر بیاد آوریم که فریاد ما این بود که اگر بدیل چپ بوجود نیاید عده ای فاشیست مانند خمینی زمام جنبش را بدست خواهند گرفت - و این هنگامی بود که خلائق می‌پنداشتند تن به رهبری اینان ندان معادل کمک به شاه است ! باز هم یا این یا آن !) ولی این امر که بدیل در جریان حرکت معین می‌شود بحثی است دیگر . خلاصه ی کلام ما این بود : مردم علیه حکومت شاه شوریده اند ، نه به خاطر حاکمیت لیبرال های ضعیف النفس . این ها بدیل نیستند . بدیل در جریان حرکت بوجود می‌آید . ما چپ ها باید بگوئیم بدیل خود را ارائه دهیم و گر نه فاشیست هایی مانند خمینی خواهند برد . آیا ما راست می‌گفتیم و یا مدعیان " یا این و یا آن " ؟

یاد آوری این مباحث (که مشروح آن در دفترهای " بحران سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ " و رهایی های شماره ۱ تا ۳ دوره ی اول آمده است) از این جهت مفید است که عبرت انگیز است . چه بسیار که امروزه از ما تحسین می‌کنند که چه خوب گفتید و چه روشن دیدید . اما چون این ابرازات ضرورتاً و در مورد همه ، حکایت از شناخت و توضیح متد نمی‌کند باز می‌بینیم که در تحلیل شرایط کنونی باز هم همان منطق ارسطویی بکار گرفته می‌شود . گویا تا ابد باید تجربه کنیم . به این مسئله باز خواهیم گشت .

این حکم که درباره ی شروع حرکت و جنبش صادق است خود در جریان حرکت دچار دگرگونی می‌شود . فقدان بدیل مانع از شروع حرکت نیست ولی ادامه ی آن را غیر ممکن می‌سازد . یا حرکتی بدیل بوجود می‌آورد و یا می‌میرد . نمی‌توان الی الابد به شور و هیجان و احساسات ضد رژیمی مردم بسنده کرد . این نیز عاقبت ندارد . اکنون وضع بدین منوال است که در حالی که آخرین امید ها و توهم های انقلاب با شناخته شدن واقعیت رژیم برای توده های مردم از بین رفته است و بدیل گذشته ی محقق شده ، نامطلوب بودن خود را نشان داده است ، حرکت عمومی یا قادر به ایجاد بدیل های جدید خواهد شد و یا به سردی و سستی خواهد گرائید . شرایط انتظار بیش از حد معینی برای توده ی مردم قابل ادامه نیست .

این وضع درونی جامعه است . اما تردیدی نیست که جامعه ی ما به عنوان بخشی از جامعه ی جهانی و بطور اخص جامعه ی با امکانات محدود و حاکمیتی ناتوان و ضد مردمی ، تأثیرات سیاست جهانی و بازی قدرت ها را متحمل خواهد شد . در انقلاب گذشته این دست اندازی ها را بوضوح دیدیم . در شرایط کنونی نیز این سیاست ها که کماکان نقش مهمی را بازی می‌کنند . منافع امپریالیسم در ادامه ی شرایط موجود قبلاً مورد بحث ما بوده است و نیازی به تکرار آن ها نیست . بطور خلاصه می‌گوئیم که آنچه غرب برای مرحله ی معینی می‌طلبید فعلاً به بهترین وجهی عطفی شده است : از بین بردن امکانات مادی و پتانسیل های انسانی برای پیشرفت جامعه ، برپا داشتن سد ایدئولوژیکی در مقابل شوروی ، کشتار انقلابیون و سرکوب هر نوع حرکت آزادی خواهانه ، اشتعال جنگ بین دو کشور قدرتمند منطقه و به نابودی کشاندن امکانات آن ها ، شکستن اوپک تا آن حد که منطبق با نیازهای غرب باشد و الی آخر . این ها همه تنها بدست " پسر توان " جمهوری اسلامی عملی شدن بود . این ها را تنها رژیمی با چهره ی ضد غربی برای غرب می‌توانست انجام دهد بدون این که در افکار عمومی جهان ، غرب را مسئول آن کند . اما غرب چیزی بیش از این می‌خواهد . رژیم کنونی نقش جارو کش و آماده کننده یعنی نقشی ضروری و مفید دارد ولی برای ادامه کاری بهترین بدیل برای غرب نیست . تا آن جا که حرکات رژیم در جمع به نفع غرب است ، علی رغم خیمه شب بازی ها ، حمایت از آن ها ادامه خواهد داشت و " نیروی غیبی " قطعات فانتوم و مهمات ضروری را خواهد رساند . ولی امپریالیسم می‌داند که این شرایط مطلوب و لازم برای همیشه کافی نیستند . سایر مهره های امپریالیسم روی همین محاسبه شرط بندی می‌کنند . یکی از تحولات اخیر محدودیت های ادامه ی این بازی را نشان داد . در اجرای تحویل هواپیماهای سوپر اتاندارد به عراق نه تنها رقابت بخش های مختلف امپریالیسم نشان داده شد بلکه این نیز مسلم گشت که سیاست کلی بر مبنای ادامه ی جنگ ایران و عراق استوار است . در این جنگ منافع وجود دارد که قابل صرف نظر کردن نیست . باید طرفین در وضعی باشند که تعادل نکبت بار حفظ

شود و تا حدی که دیگر رمقی نداشته باشند یکدیگر را بکوبند . آنچه ظاهراً چند صباحی غرب را به عقب نشینی واداشت محاسبه‌ی بسته شدن تنگه‌ی هرمز بود . برای يك لحظه تصور كنیم که این مانور بدستور رقبای فرانسه صورت نگرفته است و حکام "مستقل و ملی" ! ایران بدون ترس از عواقب آن حاضرند در مقابل تهدیدی که موازنه‌ی جنگ را بهم بزند به چنیبن اقدامی متوسل شوند . بسیار خوب . در يك مرحله غرب عقب می‌نشیند و تحویل هواپیماهای سوپراستاردار را به تأخیر می‌اندازد و یا آن‌ها را بطور مشروط تحویل می‌دهد . ادامه‌ی سناریو در این خواهد بود که حکام "مستقل و ملی" مسئله را دریافته باشند . سوراخ دعا را پیدا کرده باشند و از فردا در مقابل هر مسئله‌ی نامطلوب به چنن تهدیدی متوسل شوند (اغاقا عملا هم چنن شد . د و روز پس از اعلام اولیه‌ی به تعویق افتادن تحویل هواپیماها ، آقای خامنه‌ای گفت ما اجازه نمی‌دهیم کشتی‌های حامل سلاح ، از هر نوع ، به مقصد عراق از تنگه‌ی هرمز عبور کنند) پس فردا ممکن است همین امر در مورد کویت و عربستان سعودی و دیگران تکرار شود . روز بعد ممکن است این سناریو در مورد هر مسئله‌ای که ایران بخواهد تکرار شود . آیا اگر فرض مستقل و ملی بودن حضرات را يك لحظه جدی بگیریم این امر برای غرب قابل تحمل خواهد بود ؟ به شوخی بیشتر شباهت دارد . شما مختارید فرض کنید کل ماجرا يك مانور بوده و حضرات بدستور بزرگترها چنن کرده‌اند ، و یا خیر این تهدیدی جدی بوده است که در این صورت مشکل بتوان تصور کرد امپریالیسم آن را برای دراز مدت تحمل خواهد کرد . و این از جمله مسائلی است که لزوم کار بر روی بدیل مطمئن تر را الزامی می‌کند . بدین ترتیب وضع کلی رژیم بدین گونه جمع بندی می‌شود که : رژیم کنونی حامیان متوهم خود را در داخل از دست داده است . آنان که هنوز از رژیم حمایت می‌کنند یا مستقیماً متمتع هستند و یا آن قدر از نظر سیاسی عقب افتاده‌اند که در شرایط عادی امیدی زیادی به تغییر آن‌ها نیست . قسمت اعظم جامعه — و این بخصوص شامل زحمتکشان می‌شود — وضع معیشت خود را دشوارتر از گذشته می‌یابند و امیدی نیز به بهبود آن ندارند . از نظر بین‌المللی نیز با آن کُسه در ابقاء رژیم هنوز فوایدی برای امپریالیسم وجود دارد ولی کاهش حمایت عمومی مردم و مسائل ناشی از آن ، خطرات ناشی از در تنگنا قرار گرفتن رژیم ایران و شعله‌ور شدن بیشتر آتش جنگ (بیش از حدی که مطابق برنامه‌ی آنهاست) و از آنجا به خطر افتادن منافع مستقیم غرب ، طراحان امپریالیسم را وادار می‌کند برنامه‌ی بدیل‌ها را جدی تر زیر نظر بگیرند و آمادگی بیشتری داشته باشند .

این يك جانب قضیه است اما جانب دیگر قضیه چه ؟ بنظر می‌رسد سناریوی سال ۵۶ و ۵۷ در حال تکرار است . بلا تفاوت‌هایش .

بدیل‌ها

از میان طیف وسیع مخالفین رژیم ، سلطنت‌طلبان و نیمچه سلطنت‌طلبان کوشش دارند صفوف خود را متحدتر کنند . کوشش‌هایی — که اگر چه با علم به اختلاف‌هایشان ظاهر سازی خواهد بود ولی به هر حال کلاً بلا نتیجه هم نیست — به عمل می‌آورند . این‌ها به عنوان عزیز دردانه‌های امپریالیسم موقعیت ویژه‌ای برای خود قائلند و مقوله‌ی خاصی را می‌سازند که مورد بحث این مقاله نیست .

به جز این‌ها تنها بدیل حاضر مجاهدین و طیف پیرامون آن‌هاست . آنچه مهمترین پشتوانه‌ی این بدیل را می‌سازد نه برنامه‌ی آن‌ها — که در بهترین شرایط التقاطی است — بلکه سازمانده‌ی خوب و به همان اندازه مهم مبارزه‌ی سرسختانه‌ای است که در مقابل با رژیم انجام دادند . در اینجا بحث بر سر صحت یا عدم صحت و یا استراتژی مبارزاتی آن‌ها نیست . این بحث را در جاهای دیگر کرده‌ایم . بحث بر سر این است که این سازمان جسورانه‌ترین مبارزه‌ی سازمانی در ادوار اخیر را به قیمتی شگفت‌انگیز انجام داده است . و اگر اشتباه بزرگ آن‌ها در اتحاد با بنی صدر نبوده

شاید می‌شد گفت که قدرت معنوی آن‌ها بسیار بیشتر از امروز بود. به هر حال این بحث خاص خود را می‌طلبید و لسی آنچه در این جا مورد بحث است حرکاتی است که در جهات دیگر این بدیل در حال وقوع است. در جهت راست، عدای از ملیون با سوابق مختلف و رنگ‌میزی‌های متفاوت کوشش می‌کنند که وزنهای بوجود آورند. با

از مجاهدین می‌پرسیم آیا همه‌ی عناصر سازمان شما در اتحاد با بنی صدر يك نظر داشته و دارند؟ آیا "توجیه شوریک" که برای این اتحاد ارائه می‌شد بی‌کم و کاسته مسورد قبول یكایك عناصر سازمان شما بود؟ امید داریم که چنین نبوده باشد چون در این صورت نسه با يك سازمان سیاسی و نه با يك مجموعه‌ای از عناصر با فکر و اندیشه سروکار داریم. بخشی ارتش‌های ارتجاعی نیز چنین نیستند.

توجه به آن که شعارهای سنتی این‌ها قسماً توسط مجاهدین و قسماً توسط سلطنت‌طلبان گرفته شده است و خود آن‌ها نه برنامه‌ای و نه دینا میسمی برای تدوین برنامه دارند، کوشش آن‌ها در شرایط حاضر تغییری بوجود نخواهد آورد. بقایای جبهه‌ی ملی که هسته‌ی اصلی این گرایش را تشکیل می‌دهد روی عناصر منفی گرایش‌های دیگر حساب می‌کند و نه بر مبنای عناصر مثبت خود.

گرایش چپ

بخش بسیار کوچکی از چپ‌رأسا به مجاهدین پیوست. در همین بخش کوچک صرف نظر از تعلقات گروهی، دو طیف را می‌شد از هم تشخیص داد:

۱- طیفی که به علل ایرادات ایدئولوژیک، چنین اقدامی را تنها راه رستگاری می‌دانست و ۲- طیفی که صرفاً به علت فرصت‌طلبی و تحت عنوان ندی دخل بودن در حرکت اجتماعی در حقیقت بدنبال ندی مدخل بودن می‌گشت. چگون مجاهدین قدرتی بودند خود را به آن‌ها چسباندند و به مجردی که اخیراً سلطنت‌طلبان ابراز قدرت کردند در عین همراهی با مجاهدین به این حساب افتادند که بالاخره هر چه باشد سلطنت‌طلبان از خمینی‌طلبان بهترند و بنا بر این شروع کردند به چشم‌ک زدن به آن‌ها. تصور می‌کنیم اگر روزی سلطنت‌طلبان واقعاً قوی شوند این حضرات، بدون شرم و حیا توجیه شوریک در زمینه‌ی ضرورت همکاری با شاه پرستان به خاطر کشیدن آن‌ها به چپ!! و یا صاحب‌سهم شدن در حکومت آینده خواهند یافت! این طیف با آن که از نظر نیرو ناچیز و از نظر شوریک مفتضح است معبداً به عنوان يك خط انحرافی که در زمینه‌ی استیصال و یا درماندگی می‌تواند ضربه‌ی مهلك بزند باید مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال آنچه عملاً واقع می‌شود اینست که مجاهدین می‌توانند با استناد به همکاری بخشی از چپ (هر چند کوچک) مسئله‌ی گرایش به راست خود و اتحاد با بنی صدر را، نه به عنوان راست روی بلکه به عنوان تشکیل يك ائتلاف توضیح دهند و حال آن که وجود این گرایش چپ حتی يك گام نیز برنامه‌ی اعلام شده را از آنچه که مجاهدین به تنهایی می‌توانستند یا می‌خواستند ارائه دهند چپ‌تر و رادیکال‌تر نکرده است. سهل است مجاهدین در جزوه آموزشی اخیر خود در (شماره‌ی ۱۶۷) استدلالی دارند و شواهدی نشان می‌دهند مبنی بر این که از این گرایش چپ‌تر (و یا شاید بتوان

گفت رادیکال تر) هستند . از این بهتر نمی شد . مسئله ای ایراد به اتحاد مجاهدین و بنی صدر را به ظاهر منتفی کرد . مجاهدین بدین ترتیب گرایش به راست پیدا نکرده اند بلکه نشان داده اند از "چپ" نیز چپ ترند . ما در گذشته در مورد کم و کیف ائتلافات و اتحادها نظر داده ایم و در این جا نیز به آن اشاره خواهیم کرد ولی قبل از آن لازم است در مورد يك حرکت اخیر در صفوف چپ تذکراتی بدهیم .

حزب کمونیست

همکاری، اتحاد و بالاخره وحدت دو یا چند گروه و سازمان چپ در مجموعه ای بزرگتر به خودی خود گام مثبتی در جهت پیشبرد اهداف چپ است . هیچ چیز به اندازه ی غرقه و تشتت نیروها را به هدر نمی دهد و طبعاً کمتر چیزی به اندازه ی رفع آن سودمند است . این يك حکم کلی است و امید داریم که وحدت اخیر بخشی از چپ مصداقی از این حکم باشد .

در عمل اما نمی توان نه در حد ابراز امیدواری پسندیده کرد و نه به يك حکم کلی قناعت کرد . وحدت اگر بر مبنای صحیح صورت نگیرد ایرادات را مضاعف می کند و گاهی را که می توانست مثبت باشد به عکس خود تبدیل می کند . در این زمینه شاید رفقای که از نزد يك درگیر بحث ها و تبادل نظر برای تشکیل حزب کمونیست بودند بهتر بتوانند قضاوت کنند . ما نظر مشروح تر خود را در این مورد خواهیم نوشت . در اینجا ما مسئله را بصورت وحدت چند گروه و نه "حزب کمونیست" به معنای ویژه آن که به جز در ارتباط و یگانگی با طبقه کارگر بلا موضوع است در نظر می گیریم و سئوالی را مطرح می کنیم که بطور تلویحی پیشنهادی را نیز در بر دارد . سئوال اینست : اختلافات نظری قبلی بین گروه های تشکیل دهنده ی "حزب" در چه وضعی هستند ؟

يك شق قضیه این است که این اختلافات به کلی حل شده اند . واقعیات از خلال سطور مصوبات مشترك رفقا و نیز تجربه ی طولانی ما در مورد گروه های چپ این احتمال را زیاده از حد خوشبینانه یعنی غیر واقعی قلمداد می کند . شق محتمل تر، واقعی تر و حتی شاید بتوان گفت سالم تر این است که هنوز از دیدگاه نظری — چه ایدئولوژیک و چه شوریک — اختلافات و تفاوت نظرهای وجود دارد . ما بر مبنای يك اعتقاد عمیق ایدئولوژیک وجود این تفاوت ها را به خودی خود مضر نمی دانیم . طبیعی و سالم می دانیم . این باز يك حکم کلی است . هنگامی می توانیم اظهار نظر مشخص کنیم که بدانیم به این اختلافات چگونه برخورد می شود . مکانیسم حاکم بر حل آن ها و یا کنار آمدن با آن ها چیست . این نه تنها در مورد وحدت چند گروه مستقل مطرح است بلکه در مورد حیات و حرکت يك گروه نیز که در ابتدا متصوراً با وحدت ایدئولوژیک و شوریک به وجود آمده باشد مطرح است . توجه به وجود این مسئله و نحوه ی برخورد با آن بدون هیچ گونه تردیدی اساسی ترین و اصولی ترین مسئله ی حزب است . در مصوبات حزب تا آن جا که معلوم است نکته ای که دلالت بر توجه به این مسئله کند وجود ندارد . البته می دانیم که عدم ابراز ضرورتاً معادل عدم توجه نیست ولی لا اقل معرف این است که نوعی پرده پوشی وجود دارد . کسی پرده را بر چیزی که طبیعی و سالم می داند نمی کشد بنا بر این اگر فکر کنیم که رفقا وجود اختلاف را بصورت امری بدکتمان می کنند زیاده نرفته ایم . اگر رفقا به وضوح چنین نمی گویند می توانیم از سازمان مبارز دیگری که به وضوح چنین می گوید — و این يك آموزش غلط از مجموعه ی نکاتی است که این سازمان از چپ سنتی آموخته است — نقل آوریم و آنگاه مجدداً سئوال خود را از رفقای حزب تکرار کنیم . مجاهدین از وحدت و انسجام و یکپارچگی انقلابی خود در جمیع جهات ، از مسائل ایدئولوژیک و بینشی گرفته تا نحوه تحلیل و برخورد سخن می گویند .

این ادعای مهیب ظاهراً باید اشک شوق را در چشمان هواداران جوان آن ها بیاورد حال آن که از دیده ی کسانی که در جنبش يك پیراهن پاره کرده اند اشک رقت جاری می کند . داستان این وحدت و یکپارچگی و ... چیست ؟ این عبارات از کی و توسط چه کسانی در قاموس سیاسی وارد شده است ؟ این توهم خطرناک را چه کسانی و به چه علت دامن می زنند ؟ چه مقدار از این "حریم تبلیغاتی" آگاهانه و چه مقدار ناآگاهانه بکار برده می شود ؟ اجازه دهید به تاریخ برگردیم زیرا این نه تنها اختلاف ما را با مجاهدین حل نمی کند بلکه مزید اختلاف با رفقای چپ نیز می شود و این هدف ما نیست . ما

نمی‌خواهیم بر سر هر بحث مشخصی استخوان مردگان را از قبر بیرون بکشیم و آن وقت بر سر تفسیر از هر گتهای مثل ملاها کتاب بر سر هم بگویم.

اما می‌توانیم از مجاهدین بر مبنای سنن مذهبی و از رفقای چپ بر مبنای تاریخچهی احزاب کمونیستی جهان بپرسیم که این داستانی که شما به آن معتقدید - و نداشته مدعی داشتن آن هستید - در کجا و به چه صورتی وجود داشته و یا مطابق کدام تئوری و آموزشی باید به وجود آید. مگر نه اینست که وجود اکثریت و اقلیت در داخل احزاب را نمی‌توانید انکار کنید. مگر نه اینست که نوع سالم موجودیت این اکثریت و اقلیت‌ها بر مبنای تفاوت‌ها در دیدگاه‌ها - و نه تعلقات شخصی، باند بازی، قدرت طلبی و... است، در این صورت واژه‌ی تبلیغاتی وحدت چه چیزی را می‌رساند جز یک خلاف گوئی را، و یک سرکوب را.

... از رفقای حزب کمونیست می‌پرسیم که در این باره چه اندیشید مانند؟ در میان رفقای به اصطلاح خط ۲ چند بار تجربه‌ی ناکام وحدت را سراغ دارید. از آن چه آموختاید؟ آیا تصور نمی‌کنید دلیل اصلی شکست‌ها، فرقه‌گرایی‌ها و چند پاره شدن‌ها عدم حل این مسئله باشد که با اختلاف نظرهایی که از روند فعالیت به وجود می‌آید چه باید کرد؟

از مجاهدین می‌پرسیم آیا همه‌ی عناصر سازمان شما در اتحاد با بنی صدر یک نظر داشته و دارند؟ آیا "توجیهی" که برای این اتحاد ارائه می‌شد بی‌کم و کاست مورد قبول یکایک عناصر سازمان شما بود؟ امید داریم که چنین نبوده باشد چون در این صورت نه با یک سازمان سیاسی و نه با مجموعه‌ای از عناصر با فکر و اندیشه سر و کار داریم. حتی ارتش‌های ارتجاعی نیز چنین نیستند. ما حدس نمی‌زنیم بلکه علم داریم که اختلافات شدید بر سر این موضع وجود داشته است و این - بنظر ما و تا این جا - یک اعتبار است. اما این امر که شما آن را کتمان می‌کنید کاری زشت است، و گاهی بیشتر هنگامی که خلاف آن را می‌گوئید. امید داریم در جواب به تفسیر "وحدت" بر نیائید. ایرادی که شما به مجموعه‌ی چپ همکار خود می‌گیرید یکی در اینست که با چه نیروهائی باید یا نباید همکاری کرد. شما وجود اختلاف را بد می‌شمرد

★ "وحدت ایدئولوژیک" به همان اندازه که پوشاننده‌ی واقعیت است، مبهم و نارسانا نیز هست. یک چماق اسلحه‌ی سلاحی خشن و غیر دقیق. می‌دانیم که جهان بینی، فلسفه، ایدئولوژی، تئوری، استراتژی، تاکتیک و برنامه، در عین مرتبط بودن با هم، شخصیت‌های متفاوت دارند. این امر که این تفاوت شخصیت چقدر موجب استقلال - هر چند محدود - آن‌ها از یک دیگر است مورد اختلاف شدید است. در حقیقت تمام اختلاف نظرهایی که در کمونیسم یا هر ایدئولوژی دیگر وجود دارد در تعریف و برداشت از این مسئله نیز خود را وارد می‌کند. گذشته از این مسئله که کسانی مانند مارکس ایدئولوژی را اساسا ارتجاعی می‌دانستند (زیرا مفهوم اصلی ایدئولوژی سیستم‌های است) و باز با در نظر گرفتن این که مفهوم این واژه پس از مارکس تغییر یافته و با آن که کاملاً مشخص نیست ولی به هر حال از معنای ارتجاعی گذشته بریده است، در غیاب واژه‌ای بهتر نمی‌توان از استعمال آن صرف نظر کرد و مثلاً مبلغ بی ایدئولوژی بودن (که خود یک ایدئولوژی است!) بود. شاید بتوان این تعریف را با احتیاط بدست داد که امروز، منظور کمونیست‌ها - از ایدئولوژی صرفاً آن ایده‌هائی است که از شرایط مادی منبعث می‌شود و بنابراین از مفهوم ایدئالیستی کهن جداست - و همانند آن ارتجاعی نیست. حتی اگر این امر مورد توافق باشد نه حدود و ثغور هر یک از مضامین فوق روشن است و نه همانطور که گفته شد نوع و میزان ارتباط و استقلال آن‌ها. عده‌ای ریشه هر تفاوت نظر را در تفاوت‌های ایدئولوژیک می‌بینند. اگر در هزار مسئله یگانگی نظر وجود داشته باشد و در یکی وجود نداشته باشد، استدلال می‌شود که این تفاوت کسه بدون دلیل به وجود نیامده است، عطی دارد و این علت در اساس خود به ایدئولوژی بر می‌گردد. این برداشت کسه عملکرد انسان را نه برایندی از تجربه و ایده و برداشت و شرایط و موقعیت ویژه‌ی هر انسانی در این مجموعه بلکه صرفاً

و مدعی انسجام و یکپارچگی در صفوف خود هستید؟ آیا خلاف گوئی، کتمان حقیقت و وارونه جلوه دادن آن فضیلت است؟ و "آموزش" شما به هواداران چنين است؟ آیا اگر کسی گمان برد که شما با چنین تبلیغی مایلید هواداران جوانتان تصور نادرستی از واقعیت داشته باشد و بی اندیشه و تأمل از دستورات شما اطاعت کند و حتی شك نکند که ممکن است در درون سازمان نظر دیگری وجود داشته باشد، نا عادلانه اندیشیده است؟ آیا هم اکنون در مورد ائتلاف با سایر نیروها ————— در سازمان شما "همه" يك نظرند؟ و آیا بهتر نیست که دلائل هر يك از این نظرات را لا اقل در درون سازمان به اطلاع همه ی کسانی که زندگی خود را بر سر آن می گذارند برسانید؟ آن کس که به خود بمب می بندد و جانفشانی می کند یی ————— اندیشمند است یا نیست؟ اگر نیست که ما فرقی در این کار با کارهایی که طرفداران رژیم ولایت فقیه می کنند نمی بینیم؟ و اگر اندیشه دارد آن وقت حق دارد که دلیل هر اقدام، هر تصمیم گیری مهم سیاسی، هر تفاوت تشویک را با علم به وجوه مختلف مسئله و نقطه نظرات متفاوت بداند و آگاهانه انتخاب کند. و این البته نه صرفاً برای کسی است که عمل انتحاری می کند بلکه برای هر مبارزی است که شایسته ی اطلاق نام سیاسی باشد.

در این جا مجاهدین را نه بعنوان مثال منفی و نه به مثابه ی چوب برای کوبیدن دیگران انتخاب کرده ایم. در "اردو" گاه چپ" وضع کلی اگر از این بدتر نباشد بهتر نیست. از حزب کمونیست شوروی از گذشته های دور گرفته تا کنون، از حزب کمونیست چین در سراسر تاریخ آن گرفته تا مجموعه های مبتدل و چندش آوری مانند حزب توده ی ایران آن قدر می توان مثال و شاهد آورد که صرفاً کورها نتوانند ببینند. اما قرار بود نبش قبر نکنیم. سخن از زندگان بسیار داریم. و اکنون مجدداً از رفقای حزب کمونیست می پرسیم که در این باره چه اندیشیده اند؟ در میان رفقای باصطلاح خط ۳ چند بار تجربه ناکام وحدت را سراغ دارید. از آن چه آموخته اید؟ آیا تصور نمی کنید دلیل اصلی تشتت ها، فرقه گرایی ها و چند پاره شدن ها عدم حل این مسئله باشد که با اختلاف نظرهایی که از روند فعالیت به وجود می آید ————— چه باید کرد؟

اندازه گیری کیفیت

گره گاه اصلی در درك سنتی از سازمان این است که مسائل کیفی ظاهراً لاجرم با معیارهای کمی اندازه گیری می شوند

نتیجه ی ایده ی (ایدئولوژی) او می داند با همه ی ارتجاعی بودن هم بطور رسمی و هم عملی در میان نیروهای مترقی ایران بسیار رایج بود. هر تفاوتی ریشه ی ایدئولوژیک دارد و چون با اختلاف ایدئولوژیک هم نمی توان در يك سازمان واحد فعالیت کرد بنابراین بهترین نوع مستمسك برای انشعاب یا اخراج فراهم می شود. نهایت دیگر انحراف "ایدئولوژی گرائی" (به مفهومی که ذکر کردیم)، نظری است که می خواهد همه ی نظرهای متفاوت را در درون سازمان واحدی جای دهد. این چیزی می شود نظیر فی المثل جبهه ی ملی (نه به مثابه ی يك ائتلاف برای يك هدف مشخص بلکه به عنوان حزب) و یا مجمع هائی نظیر انجمن کرمانی های مقیم مرکز! یعنی اساس اجتماع بر مبنای نظر نیست بلکه مثلاً هم شهری گری است و درد غربت. حال اگر چنین مجمع هائی در عالم سیاست دخالت نداشتند حرفی بود ولی اشکال اینست که چنین نیست. و اما نده هائی که اکنون بر سر ارشیه ی جبهه ی ملی میان خود دعوا دارند و هر دوسه نفر يك "جبهه" را می سازند از این قماشند. اردوی چپ نیز از این نعمت بسیی نصیب نیست.

این ها صرفاً نهایت های طیف است. در میان این دو نهایت، برداشت های متفاوت بی شماری در زمینه ی ارتباط جهان بینی... برنامه وجود دارد بطوری که جای هیچ گونه درك واحد از اصطلاح وحدت یا عدم وحدت ایدئولوژی را باقی نمی گذارد و این اختلاف نظر نیز حل نشدنی است چون همان طور که اشاره شد خود يك معلول است و بر ایندی است از اختلافات در زمینه های دیگر.

بدین ترتیب از حربه های مانند "وحدت ایدئولوژیک" که نه حقیقی است و نه مشخص ولی متأسفانه به عنوان يك اسطوره ی حاکم بر اندیشه ی نیروهای مبارز ایران، چه عملی جز اجرای نقش چماق سرکوب و یا در بهترین شرایط آگهی تبلیغاتی بر می آید؟

و تعداد و تعدد نمایشگر درستی و حقانیت قلمداد می‌شوند. در انتخاب يك مسیر ناشناخته و تشخیص درستی یا نادرستی مسیر مورد پیشنهاد، سازمان به آراء (آراء عمومی، یا يك مجمع منتخب) متوسل می‌شود. صد نفر می‌گویند از این راه و شصت نفر می‌گویند از آن راه برویم. مسئله اکثریت و اقلیت پیدا می‌شود و در جایی که از انتخاب راه‌گریزی نیست راه اکثریت انتخاب می‌شود و اقلیت نیز متابعت می‌کند. یعنی تعداد که امری کمی است نمایشگر صحت کسبه امری کیفی است می‌شود. تا این جا قضیه يك مسئله اجتماعی است و نه الزاما سازمانی. در اجتماع متکی به آراء عمومی نیز قضایا به همین صورت است. کسانی که رای گیری عمومی مرسوم در دموکراسی‌ها و رفراندوم و نظائش را آن را فی الواقع دموکراتیک نمی‌دانند بر این نکته تاکید دارند. حل این مسئله بصورتی که در همه موارد صدق بکند

اکثریتی که چنین عمل می‌کند و بهانه‌ی آن را حفظ منافع سازمانی می‌نمایاند فردا در موضع قدرت حکومتی بهتر از این رفتار نخواهد کرد. اگر اکنون منافع سازمانی است که مورد تمسك است فردا "منافع ملی" جای آن را خواهد گرفت. هیچ شعار و ادعای "دموکراتیک" نیستز قادر به پوشاندن این امر نخواهد بود. دموکراسی يك نظم و سیستم است نه يك ادعا. کسی که وجود مخالف را از بین نمی‌کند جایی برای جریان دموکراتیک باقی نمی‌گذارد.

بسیار دشوار است. اجتماعات مخطف و سازمان‌های گوناگون بر حسب میزان پایبندی به دموکراسی واقعی در هر مورد راهی برای آن پیشنهاد می‌کنند که در حوصله‌ی این مقاله نمی‌گنجد. همین قدر بگوئیم که غیر دموکرات هـا و دیکتاتورهای در قدرت بر ماهیت حل شدن این مسئله تاکید می‌کنند و همه‌ی اقدامات خود را چنان توجیه می‌کنند که گویا راه دیگری هرگز وجود نداشته است و بر عکس‌یادها و منفی‌گرایان قبل از آن که بقدرت برسند همین مشکل را دستاویز قرار می‌دهند تا حرکت جمعی، تشکیلاتی و سازمانی را غیر دموکراتیک خوانده و نفی کنند و این البته تا زمانی صادق است که خود بر راس هرم نشستند.

بنا بر این آنچه گفته شد حل این معضل يك راه حل کلی و جهانشمول ندارد و باید در هر مورد مشخص راه معینی

رقای حزب کمونیست، دوستان مجاهد، و همه‌ی رزمندگان مترقی، هیچ چیز بشمار منافع سازمانی فوق شرف انسان‌ها وجود ندارد. محرك و انگیزه‌ی مبارزاتی انسان هـا شرف آن هاست، هر چیزی که آنرا مخدوش کند نفس مبارزه را بلا موضوع کرده است. اگر هم طوا هر مبارزه ادامه یابد از معنای انسانی تهی است. جدال قدرت طلبی میان انسانهایی است که هیچ تفاوتی از نظر ماهوی با هم ندارند.

برای آن اندیشید. اساس مسئله این است که اگر نه همیشه لاقط در اکثریت مطلق موارد راهی برای خروج از بن بست وجود دارد. باید به وجود مسئله آگاهی داشت، آن را نفی نکرد و بر عکس نیز انسان را بنده و مغلوب ابدی ایستاد دانست. در يك کلام، ساده اندیشی نکرد.

اگر این امر استکالاتی دارد که در فوق به آن اشاره کردیم بخش دوم مسئله چنین نیست و هیچ نوع مستمسک سازمانی واجتماعی و کذا برای عدم حل آن وجود ندارد . در حقیقت نحوه برخورد به این بخش است که از معیارهای اساسی میزان تعلق به میانی دموکراتیک در داخل یک سازمان است . این بخش عبارت از این است که حال که "لاجرم" تعداد تعیین کننده‌ی مسیر است با آن ها که تعداد کمتری دارند یعنی در اقلیت هستند چه باید کرد .

سرکوب از کجا آغاز می‌شود

شایع ترین ، بدترین و غیر دموکراتیک ترین راه ، نفی وجود اقلیت یعنی ایجاد توهم "وحدت نظر" است . در این طریق اکثریت اساساً وجود اقلیت را نفی می‌کند ، تصویری خلاف واقع از خود منعکس می‌کند و از وحدت سازمانی دم می‌زند و اجباراً در پروسه‌ی کار عناصر اقلیت را از مواضع قدرت سازمانی طرد می‌کند و یا آن ها را مجبور می‌کند که برای حفظ خود از پاپ هم کاتولیک تر شوند . در عالم سیاست هیچ روشی زشت تر از این نیست . اکثریتی که چنین عمل می‌کند و بهانه‌ی آن را حفظ منافع سازمانی می‌نماید فردا در موضع قدرت حکومتی بهتر از این رفتار نخواهد کرد . اگر اکنون "منافع سازمانی" است که مورد تمسک است فردا "منافع ملی" جای آن را خواهد گرفت . هیچ شعار و ادعای "دموکراتیک" نیز قادر به پوشاندن این امر نخواهد بود . دموکراسی یک نظم و سیستم است نه یک ادعا . کسی که وجود مخالف را از بن نفی می‌کند جایی برای جریان دموکراتیک باقی نمی‌گذارد .

می‌گوئیم چنین جریاناتی وجود اقلیت را کتمان نمی‌کنند بلکه ضرورتاً بر مبنای منطق خود آن را از بین می‌برند . هنگامی که شما یک پدیده‌ی سالم و طبیعی را بد می‌شمارید ، هنگامی که خیال می‌کنید ، تفاوت نظرها را از مردم باید مخفی کرد (چون چیز بدی است - و گرنه خصوصیات خوبتان را که چند برابر می‌کنید) تازه اگر خیلی صمیمی باشید سعی می‌کنید امور سازمانی را بر مبنای ادعای خود تنظیم کنید . اگر ناصمیمی هستید حتی کاری به این کارها هم ندارید . برایتان کافی خواهد بود در قدرت ، و در صدر سازمان باقی بمانید . آن پایین ها هر خبری می‌خواهد باشد ، باشد . طریق دیگر ، ادعان به وجود اکثریت و اقلیت ولی برخورد آمرانه به اقلیت است . به اقلیت از روی "سعه‌ی صدر" و بطور "بزرگ منشانه" اجازه حیات داده می‌شود بشرط آن که دستورات اکثریت را اجرا نماید و البته آن هم باز بخاطر منافع سازمانی - بخوانید منافع تنگ نظرانه و کوتاه بینانه‌ی سازمانی ! حال از کسانی که این طریق را درست تلقی می‌کنند - و این مناسفانه شامل اکثریت قریب به اتفاق نیروهای مرفعی ایران است - می‌پرسیم گیریم که چنین باشد و اقلیت برخلاف نظر خود "بخاطر حفظ منافع سازمانی !" حاضر شد درست برخلاف آنچه می‌اندیشد اقدام و تبلیغ کند . فردی مثلاً از یک سازمان کمونیستی معتقد باشد نباید در شرایط حاضر با فلان سازمان همکاری کرد ولی تحت نظر اکثریت مجبور به تبعیت شود و نظر اکثریت را تبلیغ کند یعنی به دروغ خلاف آنچه را می‌اندیشد به دیگران بگوید و مثلاً به هواداران آموزش دهد ، و یا فردی از مجاهدین باشد و فعالیت در کنار "رئیس جمهور بنی صدر" را درست نداند ولی همه جا برود از فواید این کار سخن بگوید ، بسیار خوب در چنین صورتی چه چیزی جز بی پرستی ، دروغ گوئی و مردم فریبی آموخته شده است ؟ چرا متوقعیم که فردی که بدین صورت تربیت سیاسی می‌شود وقتی به قدرت رسید ناگهان عابد و زاهد شود ؟ چرا انتظار داریم که این افراد کاری خلاف رهبران حزب توده کنند ؟ کیانوری و همه‌ی لجن های تودهای تلویزیونی کاری جز این نکرد هاند . ده ها سال مضحکه‌ی "وحدت نظر" ، "انسجام آهنین" و چرندیات دیگر حزب توده نه تنها زیان نرساند بود بلکه به معیار و مدل غیر تودهای ها هم مبدل شد . ادای سهم ننگین حزب توده به اردوی مبارز ایران شد . خوب نتیجه را دیدیم . چیزی بیش از مهوع بود . و اگر می‌گوئیم آموزش های زشت تودهای رسوخ یافت بیائید باز هم از آن ها بیاموزیم - این بار از سرنوشت آن ها .

رفقای حزب کمونیست، دوستان مجاهد، و همه ی رزمندگان مترقی، هیچ چیز بنام منافع سازمانی فوق شرف انسان ها وجود ندارد. • محرك و انگیزه ی مبارزاتی انسان ها شرف آن هاست. • هر چیزی که آن را مخدوش کند نفس مبارزه را بلاموضوع کرده است. • اگر هم ظواهر مبارزه ادامه یابد از معنای انسانی تهی است. • جدال قدرت طلبی میان انسان هائی است که هیچ تفاوتی از نظر ماهوی با هم ندارند. • تصور کنید روزی را که حزب توده به قدرت می رسد. • تصور کنید روزی را که رهبران بسیاری از سازمان های دیگر به قدرت می رسند. • اگر کابوسی هولناک تر از جمهوری اسلامی باشد همین است.

رهبران چه می گویند

رهبران می گویند اگر اقلیت از اکثریت تبعیت نکند اوضاع قاراشمیش می شود. • اگر هر کس نظر خود را داشته باشد کارکرد سازمان مختل می شود. • اگر وحدت نظر نباشد "مردم" گیج می شوند. • ما فرض می کنیم این ها همه درست اند — که چنین نیست. • اما بنظر می رسد اینجا سوراخ دعا گم شده است. • بحث در این نیست که اگر همه يك نظر داشته باشند بهتر است تا چند نظر (که باز فرض می کنیم يك نظر بهتر است) بحث در این کاشکی ای کاشکی ها نیست. • بحث در این است که وقتی هم نظری نیست چه باید کرد! آیا باید به دروغ گفت هست و قضیه را تمام شده پنداشت؟ آیا باید به دروغ گفت هست و بعد هم دستگاه را به راه انداخت که مخالفین را قلع و قمع کند؟ آیا باید کلاس های بازآموزی برای شستشوی مغزی مخالفین تشکیل داد؟ آیا باید فوراً کسانی که نظرهای متفاوت دارند از هم جدا شوند و بر سر هر مسئله انشعاب نمایند؟ از رهبران بپرسید که به این سئوالات جواب دهند و نه این که در محاسن چیزی که وجود ندارد — وحدت نظر — سخن بگویند. • ما بحث را از واقعیات شروع می کنیم و نه از روی ای کاشکی ها.

دیدگاه ما

ما معتقدیم پایه و اساس مبارزه ی سیاسی تحت هیچ شرایطی نباید تغییر کند. • این يك همان گوئی نیست. • اگر مبارزه برای تغییر شرایط به سمت و سوی انسانی تراست هیچ عاملی که غیر انسانی باشد، خلاف شرف انسانی باشد را در این راه جایی نیست. • هدف وسیله را توجیه نمی کند و این علی رغم آن است که چه کسی و با چه نیتی چنین مهملی را گفته باشد. • هدف و وسیله جدا شدنی نیستند. • با اعمال پلید به اهداف انسانی نمی توان رسید. • و این يك درس اخلاقی نیست. • این حاکی از یگانگی مبارز و مبارزه است. • چیزی که باید به هدف برسد انسان ها هستند. • مبارزه را انسان ها می کنند. • آن ها هستند که به چیزی که می خواسته اند می رسند یا نمی رسند. • مبارزه خود چیزی برای خویش نیست. • مبارزین در مبارزه حرکت تاریخ را می سازند. • حرکت تاریخ ایده های نیست که ما آن را متحقق کنیم. • این نفس ایدآلیسم و بدترین نوع آن است. • ما حرکت تاریخ را می سازیم، شکل می دهیم، تغییر می دهیم و این را بر مبنای يك برداشت ماتریالیستی از ایده می کنیم نه به عنوان تحقق مثل مطلق. • اگر ایده های ما تغییر یابند، اگر عمل تغییر یابد، حرکتی را که به وجود می آوریم، تغییر خواهد کرد. • ما آنچه را که همراه با شرایط هستیم متحقق می کنیم و نه ایده های الهی از پیش ساخته شده را. • ما سازندگان تاریخ هستیم و نه بردگانی که در خدمت خداوند برای ساختن

جهان موعود به کار گل مشغولند • پس این که ما چه کسی هستیم تعیین کننده است و نه آن که در خدمت چه کسی • اگر ما بد کاره ایم دنیای خوبی نخواهیم ساخت • اگر دیکتاتور منش و یا برعکس برده و ارباب دنیای دموکراتیکی نخواهیم ساخت • ما هدفیم و ابزار، ما حرکتیم و محرك • ما "وسیله" نیستیم • وسیله ای در تحقق مشیت الهی! ابزاری در تحقق ایسده! گله هائی در خدمت چوپان •

در این صورت سازمانی که به افرادش یاد می دهد که برخلاف نظر خود اقدام کنند به آن ها اولین گام را در جاده ی

اگر مبارزه برای تغییر شرایط به سمت و سویی انسانی تر است هیچ عاملی که غیر انسانی باشد، خلاف شرف انسانی باشد را در این راه حائز نیست • هدف وسیله را توجیه نمیکند • • • هدف وسیله جداشدنی نیستند • با اعمال پلید به اهداف انسانی نمی توان رسید •

سقوط آموخته است • دلیلی نیست که این راه ادامه نیابد و دلیلی نیست که بی پررسی بی در نیمه ی راه متوقف شود • و این نکته ای است که فراموش نمی توان کرد و به امید و آرزویش هم رها نمی توان ساخت •

فراکسیون

شاید بهترین راه برای حل بسیاری از مشکلات مسئله ی ایجاد فراکسیون و یا بهتر بگوئیم تشخیص وجود فراکسیون در داخل سازمان ها است • اختلاف نظر همان طور که گفته شد همواره وجود دارد • فراکسیون د و فاکتو — مسئله ای نیست که سازمان در درون خود و برای بیرون از خود این امر واقع را می پذیرد و یا نه • آیا اکثریت سازمان به سرکوب متوسل می شود • و اقلیت لاجرم به توطئه — و یا این که برعکس، واقعیت پذیرفته می شود و سازماندهی و اقدام سازمانی بر مبنای آن صورت می گیرد • هیچ فراکسیونی بر فراکسیون دیگر ارجحیت ندارد • نظر در مقابل نظر است و نه لشکر در مقابل لشکر • طرفین از حقوق مساوی در نشر و دفاع از افکار خود برخوردارند • هیچ کس مجبور به دفاع از نظری دیگری — به عنوان نظر سازمانی — نیست • می توان به راحتی گفت که در این یا آن مورد مشخص نظرات مختلف در درون سازمان وجود دارد • می توان این بت "وحدت" قلابی را یک بار شکست و راحت شد • مواردی بوده است که اقداماتی که ما در این زمینه در گذشته کردیم در ابتدا با شگفتی مطلق گرایان مواجه شده است ولی ما از آن آزمایش ها سرفراز تر بیرون آمدیم و اکنون مثل سایر سازمان ها مجبور نیستیم برای توضیح خطاهای فاحش گذشته به توجیه گرائی ها ی تأسف انگیز بپردازیم • موضع ما در مقابل شرکت در انتخابات اولین دوره ی مجلس شورا از این موارد بود • ما نظرات مختلف درون سازمان را همراه با استدالات هر یک منتشر کردیم و شرکت یا عدم شرکت را به وجدان آگاه — نظر — هر یک واگذار کردیم • ما نه کسی را مجبور به رای دادن کردیم و نه دست کسی را از پشت بستیم • کاری که تقریباً همه کردند • بیش از هر سازمانی در این زمینه بحث کردیم و مشکلات رسیدن به یک راه حل واحد را بر شمردیم • آیا اکنون که امکان نگاه کردن به گذشته فراهم است اقدام ما درست بود و یا آن ها که از چپ و راست احکام چنین و چنان صادر کردند ؟

بنظر می رسد که قسمت مهمی از عناصر چپ ایران اکنون این مسائل را جدی می گیرند • افراد با پوست و گوشت خود مسئله ی دموکراسی یا فقدان آن را در درون سازمان ها در گذشته حس کرده اند • شمار کسانی که حاضرند تحت همان

روابط ارباب رعیتی سابق ادامه ی کار دهند هر روز معدود تری می شود . اما تشخیص مسئله ی وجود جناح ها در سازمان ها اکنون صرفاً ملاحظه ی يك امر دموکراتیک نیست — همیشه چنین بوده است — بلکه اکنون به مثابه ی تشخیص موقعیت — درك ضرورت و جلوگیری از بروز عکس العمل های منفی گرایانه نیز هست که می تواند پشت مبارزه را بشکند . کسی که به حسدی رشد یافته است که حاضر نیست از دستورات مخالف نظر اساسی خود اطاعت کند ، یا به این مشاهده دست می یابد که سازمان های موجود نیز در همین زمینه حرکت می کنند ، مسئله ی او را که بخشی از مسئله ی انسانیت است می فهمد و یا بر عکس، تبدیل به موجودی ضد سازمانی و ضد تشکیلاتی می شود و از چاله به چاه می افتد . به همان راهی می رود که دشمن او می خواهد . از جمع بریده دنبال نجات شخص خود می افتد غافل از این که شخص خارج از جمع شخص نیست . يك فرد است، و يك فرد اساساً انسان نیست . مادون انسان است . و این يك توهین نیست . بیان يك واقعیت است مبنی بر شناخت نوع موجودیت انسان ، مسئله ی جمع و عام ، مسئله ی حرکت و تاریخ .

اکنون این گرایش ضد تشکیلاتی در میان فعالین گذشته ی سازمان ها به شدت به چشم می خورد . سهل انگاری است اگر همه ی آنها را بجا زدگی برگزار کنیم . قطعاً عددهای چنین هستند ولی به همان اندازه قطعی می توان گفت که بخش مهمی چنین نیستند . این ها کسانی هستند که اکنون چیزهایی را می بینند که در گذشته نمی دیدند . دیگر حاضر نیستند به این راه و آن راه کشانده شوند . اما این ها علی رغم پیشروی هنوز به درك جامعی از موقعیت نرسیده اند و متأسفانه شرایط نیز آمیدی در دل آن ها ایجاد نکرده است . ما به این گرایش به طور اخص در مقالات دیگر خواهیم پرداخت . غرض از اشاره به آن ها در این جا هشدار به سازمان های موجود است که بدانند روز به روز کمتر می توانند تحت عباراتی نظیر ” دستور سازمانی ” ، ” حفظ وحدت سازمان ” و غیره روابط غیر دموکراتیک درونی خود را توجیه کنند و بالاخره به این سؤال اساسی باید جواب دهند که آیا بین حفظ اعتقاد و تشکل تضاد هست یا نه . و اگر چنین است که گاه حفظ اعتقاد با موازین سازمانی تضاد دارد آیا این اعتقاد است که باید تغییر کند یا آن موازین ؟ ما به این امر واقفیم که این مسئله حدود و ثغوری دارد ، و این نه تنها در مورد این مسئله بلکه در مورد همه ی

پس این که ما چه کسی هستیم تعیین کننده است و نه آن که در خدمت چه کسی . اگر ما بدکارهایم دنیای خوبی نخواهیم ساخت . اگر دیکتاتور مشی و یا برعکس دموکراسیم دنیای دموکراتیکی نخواهیم ساخت . ما هدفیم و ابزار، ما حرکتیم و محرك . ما ” وسیله ” نیستیم . وسیله ای در تحقق مشیت الهی ! ابزاری در تحقق ایده ! گله هایی در خدمت چوپان .

مسائل انسانی صادق است . این امر را صرفاً بصورت خرد گرایانه نمی توان حل کرد، زیرا انسان چیزی بیش از خرد است . انسان به قضاوت می نشیند و در قضاوت یکی از آحاد مورد نظر خرد است . باید دست قضاوت باز باشد . شخصی که سخنی متفاوت با نظرش می شنود می تواند قضاوت کند که این تفاوت چقدر مهم و اساسی است . اوست که می تواند ببیند این سخن متفاوت را می تواند بپذیرد و یا تحمل کند یا نه . اگر هر تفاوت نظری برای او تحمل ناکردنی است ، تکلیفش مشخص است . به دارش نباید زد . او صرفاً نمی تواند با هیچ جمعی کار کند . جمعش يك نفره است . او به هر حال به راه خود می رود و اگر نه چنین نیست بلکه آن قدر قوه ی قضاوت و تعقل دارد که می تواند به خاطر حرکت جمعی پاره های از تفاوت نظرهای غیر اساسی را بپذیرد و در ضمن حرکت به تبادل نظر ادامه دهد آن وقت دیگران نیز باید آن قدر از خود دوراندیشی نشان دهند — یعنی موازین سازمانی را آن قدر دموکراتیک کنند — که امکان چنین حرکتی وجود داشته باشد . و باز اگر تفاوت نظر آنقدر اساسی بود که حرکت جمعی در مورد مشخص میسر نبود، آسمان به زمین نخواهد

آمد . اگر آن ها که متفق هستند این حرکت های خاص خود را انجام دهند و دیگران را به بردگی نکشند ، طبیعتی است که اگر این تفاوت های اساسی متعدد و در جهات مختلف باشد موازین سازمانی هر قدر هم دموکراتیک باشد امکان حرکت متشکل کلا از بین می رود . در این حال است که انشعاب يك امر طبیعی و سالم می شود . و تازه در این مورد افراطی هم وقوع انشعاب مانع همکاری های آینده نخواهد بود . فاجعه ای در این صورت رخ نداده است * دو گانگی واقعی نقاب وحدت ظاهری را دریده است .

اکنون مجدداً از رفقای حزب کمونیست می پرسیم آیا شما مسئله ی دموکراسی درون سازمانی را حل کرده اید . اگر چنین است وحدت شما مبارک است . و اگر چنین نیست ، امری که گفتیم به خودی خود "خوب" است به چیزی مبدل شده است که اگر بدتر از گذشته نباشد ، تکرار همان ماجراهای اندوه بار است . آینده نشان خواهد داد کدام راه را برگزیده اید .

بدین ترتیب بر می گردیم به مسئله ی سرنوشت گرایش چپ . به جز حرکاتی که در فوق به آن ها اشاره کردیم تخول چشم گیری در آن پیدا نشده است . مسئله ی غرق و انتظار کما بیش مانند گذشته ادامه دارد و این مسئله به خودی خود و یا صرفاً با بالا زدن آسنین ها حل شدنی نیست . جنبش چپ در جریان انقلاب اخیر و بعد از آن با بحرانی مواجه شد که تسکین آن را حل نکند حداکثر اینست که در جا خواهد زد و این بهترین شق است . احتمال بیشتر این است که روز به روز تضعیف شود و یا کلاً بصورت اقمار جنبش های رادیکال یا حتی میانه رو در آید .

بحران جنبش چپ نتیجه ی منطقی و عاطفی دیدن سیمای خود در آئینه بود . انقلاب و ما بعد انقلاب همه را در مقابل این سؤال قرار داد که بالاخره که هستیم ، چه کردیم و برنامه ی آینده مان چیست . جواب هایی غیر ارضاء کننده به این سئوالات همه را دیر یا زود به یأس وامی دارد به جز دو گروه را . یکی آن ها که چپ مذهبی هستند و کمونیست مادر زاد . خوب این ها ظاهراً مسئله ای ندارند . گروه دوم آن ها که مسئله بسیار دارند ولی می دانند که سرنوشت آن ها در گرو حل مسائل است . اگر نه همه ، لاقلاً بخشی از ایرادات تا کنونی را می شناسند و یا می شناخته اند و اکنون امیدوارند که شلاق واقعیات کار خود را کرده باشد و همه را به فکر ارزیابی صمیمانه ی کارکرد گذشته انداخته باشد . نقد جدی و بی رحم گذشته . به جز این امید نیست که نیست . و چه بهتر .

یکی از مسائل ، مسئله ی دموکراسی درونی سازمان هاست که در فوق به آن اشاره کردیم . جنبش چپ بدون حل این مسئله به هیچ جا نخواهد رسید . عصری که سازمان های استالینیست می توانستند برد داشته باشند سپری شده است .

* در مورد مسئله ی جناح ها آنچه در فوق آمد کلام آخر نیست بلکه معرفی قضیه است . این مسئله را نه بصورت تجریدی می توان حل کرد و نه مستقل از سایر مسائل مبتلا به سازمان های مترقی . اساس کار درك و تشخیص وجود مسئله است . راه حل در طول کار و با تجربه ی جمعی و در مورد هر شرایطی بطور مشخص معلوم می شود . با يك حکم کلی جهان شمول نمی توان آن را حل کرد .

با آن که این مسئله از اصول اعتقادی ما بوده است و به همین جهت انتشار درونی و بیرونی نظرات مختلف را درست تشخیص دادیم و بطور قطع بیش از هر سازمان دیگری در این مورد اصرار ورزیدیم و بحث کردیم مع هذا می دانیم که همه ی ابعاد قضیه را بررسی نکردیم و راه حل نهائی را — اگر چنین چیزی ممکن باشد — نیافته ایم . مسئله ی فراکسیون نظری خود را دیر یا زود به فراکسیون تشکیلاتی می رساند . مسئله ی موقتی بودن یا دائمی بودن فراکسیون تشکیلاتی و نوع نمایندگی آن در قدرت و تصمیم گیری سازمانی امر حل شده ای نیست . جنبش کمونیستی قبلاً از درگیری در چنگ استالینیسم وارد تجاربی شده بود که متأسفانه سرکوب شد . مطالعه ی دقیق و نقادانه ی این بخش از ادبیات کمونیستی همان قدر مهم است که استفاده از تجارب کنونی و گذشته ی نزدیک خود مان . اساس کار این است که بدانیم این مسائل وجود دارند و نفی ناشدنی هستند . کتمان مسئله آن را نفی نمی کند . در گذشته در سازمان های مبارز ایران این ها کتمان شده اند . روابط غیر دموکراتیک موجود انسان های اندیشمند را زیر جثه ی خود خرد کرده است . باید شهادت داشت و تنه ی این بختک را که ما را به این روز انداخته است از روی خود برداشت ، در هوای آزاد نفس کشید و اندیشید و طرحی نو در انداخت . حل مسئله يك پروسه است و در طول کار و حرکت پیدا می شود . بیاد داشته باشیم که ایده های ما منبعث از واقعیت است .

در جامعه‌ی ما حداقل با این همه تجربه نمی‌توان بدون حل مسئله گذشت. توضیحات را داده‌ایم و تکرار نمی‌کنیم. مسئله‌ی دوم، مسئله‌ی کسب آگاهی و اعتقاد عمیق به ضرورت وجود دموکراسی اجتماعی است. ما در مورد این مسئله بارها سخن گفته‌ایم و در آینده هم خواهیم گفت اینجا به همین حد بسنده می‌کنیم که هیچ سیستم اجتماعی، هیچ نظامی و تحت هیچ اسمی بدون وجود دموکراسی از این لحاظ فرقی با فاشیسم ندارد. جامعه‌ی عقب مانده، جامعه‌ی پیشرفته، جامعه‌ی بینابینی، پرولتاریای قوی جبهه، ضعیف‌البنیه و هر بهانه‌ی دیگری که برای رد ضرورت دموکراسی مطرح شود صرفاً پوششی است بر نیات و اهداف سلطه‌گرا و مستبدانه‌ی مطرح کنندگان. بهترین "تعالیل‌های اجتماعی"، جدی‌ترین تقسیم ثروت‌ها، مرفه‌ترین نوع زندگی و معیشت بدون وجود دموکراسی معادل تساوی در عالم حیوانات است. این را چپ ایران، و همه‌ی چپ ایران باید لمس کند، جذب کند، بفهمد و با تار و پود اندیشه‌ی خود عجین کند و هم‌زمان در صدر برنامه‌های مبارزاتی خود قرار دهد.

این نکته که در جامعه‌ی سرمایه‌داری کشورهای مانند ایران امکان نهاده‌ی شدن دموکراسی وجود ندارد نمی‌تواند و نباید مانع از مبارزه برای برقراری دموکراسی شود. ما در مورد عدم تناقض این دو حکم در گذشته مفصلاً توضیح داده‌ایم و اینجا تکرار می‌کنیم که این مبارزه حتی برای برقراری دموکراسی ناپایدار و نسبی هم ارزش دارد و مهم‌تر از آن، ایمن برداشت و مبارزه بر اساس آن، مسئله‌ی نفی سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی را به هم می‌پیوندد. شما باید مبارزه برای کسب چیزی که در شرایط موجود ممکن نیست شرایط را تغییر می‌دهید. این اساس قضیه است. ★

شاید به جرات بتوان گفت هیچ چیز به اندازه‌ی غفلت از این مسئله به چپ ایران ضرر نرسانده است. بخشی از تئودهی مردم، چپ را نه به عنوان آزادی‌خواهان بلکه به عنوان سرکوبگر می‌شناسند. پرچم آزادی‌خواهی در آن‌ها نه بدست فریبکاران لیبرال افتاده است و لاجرم انسان‌هایی که چیزی بیش از حیوان هستند، که تنها مسئله زندگی‌شان خورد و

★ در شماره‌های گذشته‌های شاید بر هیچ مسئله‌ای به اندازه ضرورت دموکراسی تأکید نکردیم. این تأکید نه تنها ناشی از اعتقاد عمیق ما به ضرورت این مسئله بوده است بلکه بر این مبنا نیز بوده است که عدم درک آن از بزرگترین نقایص - و شاید بزرگترین نقیصه‌ی - چپ ایران است. اگر آنچه که گذشت هنوز کسانی را متوجه اهمیت آن نگذرده باشد باید هر نوع امید را از آن‌ها قطع کرد. ما با آن‌ها کاری نداریم. خدا به دادشان برسد! اما وجه دیگر قضیه را که در گذشته گفته‌ایم باز نیازمند تأکید می‌بینیم. مسئله‌ی درک موقعیت تضادمند. مسئله‌ی ضرورت و شرایط و کوشش برای تغییر آن. توضیح مختصری ضروری است:

الف - وجود دموکراسی اجتماعی يك ضرورت انسانی است. ضرورت غیر قابل گذشت و غیر قابل انکار. جامعه‌ای هر اندازه پیشرفته (از لحاظ وسائل تولید، رفاه و غیره) که در آن دموکراسی اجتماعی نباشد جامعه‌ای حیوانی است. این يك حکم اولیه است.

ب - در جوامع سرمایه‌داری وابسته امکان نهاده‌ی شدن دموکراسی وجود ندارد. امپریالیسم چنین امکانی را مجال ظهور نمی‌دهد. این نیز يك اعتقاد عمیق متکی به تجربه است.

اگر این دو حکم مورد قبول باشد و نوع نتیجه‌گیری کاملاً متضاد می‌توان کرد. نتیجه‌گیری ساده‌گرایانه، ایستادن و در بهترین شرایط مکانیکی: با آن که دموکراسی خوب است ولی چون امکانش وجود ندارد نباید دنبالش رفت. اما نتیجه‌گیری دوم که مورد اعتقاد ماست این است که اگر این امر - دموکراسی - حیاتی و ضروری است، اگر بدون آن نمی‌توان زندگی انسانی داشت باید برای برداشتن عواملی که مانع محقق شدن آن هستند مبارزه کرد. یعنی مبارزه برای برقراری آن را متوقف نکرد. تشدید کرد و اثرات بصورت تحقق يك آید هی خوب بلکه به مثابه‌ی رفع عوامل بازدارنده انجام داد. اگر می‌گوئیم در جامعه‌ی سرمایه‌داری وابسته این ایراد وجود دارد پس مبارزه برای استقرار دموکراسی با مبارزه علیه سرمایه‌داری و وابستگی پیوند می‌خورد یعنی مبارزه برای سوسیالیسم. یعنی ننشینیم و مشغول خیلی‌ها نقشه بکشیم که دست به ترکیب روابط سرمایه‌دارانه و وابستگی به سرمایه‌ی جهانی نزنند و صرفاً با قول و قرار و قسم حضرت عباس روابطی را به وجود آوریم که "دموکراتیک" باشد. چرا باشد؟ چون ما طرفدار دموکراسی هستیم. این بدترین نوع اراده‌گرائی است. این حاکی از نفهمیدن ابتدائی‌ترین مکانیسم‌های حرکت اجتماعی است. این رویای روشنفکر فلک‌زد هاست که صرفاً دلش برای آزادی‌لک زده است، ولی نمی‌داند که مناسبات اجتماعی يك قرارداد نیست، بی‌انگ مناسباتی است که در عمق جریان دارد. باید به این رویا زده گفت که خوابت شیرین و مبارک اما اگر تحقق آن را می‌خواهی - و آن هم نه برای خود، بلکه برای همه - و اگر به يك نفس راحت قانع نیستی بلکه می‌خواهی همواره نفس راحت بکشی، باید دست‌ها را بالا بزنی، به عمق بروی و در تغییر شرایط نیز کوشش کنی. این نیز چیزی بیش از يك دید مکانیستی می‌طلبد.

خوراك نیست، كه هوای آزاد برای تنفس می‌خواهند، امیدی به چپ ندارند، فاجعه‌ای بزرگ تر از این متصور نیست.

مسئله‌ی سوم، مسئله‌ی مرحله‌ی انقلاب است. جنبش چپ ایران هنوز در كل اهمیت این امر را درك نكرده است. این يك حقیقت است كه پس از جریان‌ات اخیر بخش مهمی از چپ ایران مسئله‌ی انقلاب سوسیالیستی را مطرح می‌كند ولی در بسیاری موارد حتی طرح كنندگان هنوز به عمق مسئله پی نبرده‌اند، به آن بصورت يك آرمان و رویا می‌نگرند یا صرفا به عنوان وجهی برای تمایز خود. عده‌ای هم كه هنوز در تکرار اشتباهات گذشته به سر می‌برند و تصور می‌كنند عقب ماندن چپ صرفا يك اشتباه نافرجام بوده و مصماند این بار با همان شعارها و تصورات به یمن اراده و عزم جزم كوه‌ها را فتح كنند.

ما سال‌ها پیش، و پیش از انقلاب سیاسی اخیر، دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" را در سطح شوریه‌ك

بهتر است آن‌هایی كه با اشتباه‌كاری‌های خود، با ندانم‌كاری‌ها و شعاره‌سای غلط و رنگ‌پاشته‌ی خود از مسبین وضع نامطلوب كونی چپ هستند به خود آیند و ببینند كه چرا این همه اشتباه كرده‌اند. كه چرا از جمله پلگان‌های نردبان صعود فاشیست‌های اسلامی شدند. از گذشته‌ی خود عبرت بگیرند. آن‌ها ناآگاهانه در فریب مردم سهیم شدند و تا زمانی كه نعلین آخوند‌ها به پشت‌گرد نشان نخورد به نعل و به میخ می‌زدند.

منتشر كردیم و نشان دادیم كه تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است. حرکت پرشتاب انقلاب سیاسی گذشته و قرار گرفتن در مقابل انبوه مسائلی كه چپ را پس از آن به خود مشغول می‌داشت در پی گیری این مسئله و تطبیق آن با شرایط مشخص ایران موانعی ایجاد كرد. ما با وجود توضیحاتی كه در این مورد داده‌ایم، به كم‌كاری خود در این زمینه واقف هستیم، نكاتی را نیز كه اکنون بدان‌ها می‌پردازیم کوتاه و غیر مكفی می‌دانیم ولی به هر حال برای روشن كردن پاره‌ای از مسائل ضروری و مفید. بگذارید مسئله را بدین صورت بنگریم.

انقلاب سوسیالیستی

ظاهرا این يك بدیهه گوی است كه گفته شود كمونیست‌ها خواستار روابط تولیدی سوسیالیستی هستند. تفاوت‌ها از آن‌جا آغاز می‌شود كه پرسیده شود روابط تولیدی سوسیالیستی چیست، به چه شیوه‌ای، با چه نیروئی و در چه شرایطی دست‌یافتنی است.

به هر يك از سئوالات فوق جواب‌های گوناگون داده می‌شود. وجه افتراق گرایش‌های بی‌شمار كمونیستی در نحوه‌ی جواب به این سؤال هاست. این‌جا نه‌امكان و نه‌مجال این است كه به این تفاوت‌ها كه گاه متضاد هستند پرداخته شود. تأكيد لاجرم بر مطالبی گذاشته می‌شود كه مقبولیت بیشتری دارند.

۱- مناسبات تولیدی سوسیالیستی یعنی مناسباتی كه طی آن روابط تولیدی سرمایه‌داری یا هر مناسبات استثماراری دیگر نفی می‌شود. اگر وجه مشخصه‌ی تمام این مناسبات استثمار و انباشت ارزش اضافی است مناسبات سوسیالیستی یعنی مرحله‌ی عالی‌تری از مناسبات تولیدی كه در آن استثمار و انباشت ارزش اضافی وجود ندارد. مثلا در سرمایه‌داری انباشت ارزش اضافی مستلزم مالكیت خصوصی بر ابزار تولید است ولی در مناسبات سوسیالیستی این نوع مالكیت منسوخ می‌شود. این امر كه نفی مالكیت خصوصی دقیقا چیست مورد اختلاف است. بسیاری از كمونیست‌ها نفی مالكیت خصوصی را معادل مالكیت اجتماعی می‌دانند. در این‌جا این بحث شروع می‌شود كه مالكیت اجتماعی چگونه اعمال می‌شود. عده‌ای معتقد

به تملك به وسیله ی تعاونی ها هستند و عدای مرحله ی ماقبل این نوع تملك را مالکیت به وسیله ی دولت — که در این جا نماینده ی اکثریت جامعه و نه طبقه ی استثمارگر است — می شمارند و معتقدند صرفا پس از زوال دولت مالکیت اجتماعی — به معنای واقع محقق می شود (کمونیسم) .

از آن جا که بنا بر این است که حتی المقدور وارد جدل بر سر صحت و سقم هر يك از این دعاوی نشویم می توانیم چنین بگوئیم که برقراری سوسیالیسم يك پروسه ی طولانی است که شروع و پایانی دارد . شروع آن آغاز به نفی مناسبات سرمایه داری یا سایر مناسبات استثمار و پایان آن یا استقرار آن برقراری مالکیت اجتماعی — یعنی در حقیقت نفی هر نوع مالکیت — است .

این عنصر اساسی مناسبات تولیدی سوسیالیستی است که به طریق منفی تعریف می شود . تعریف ایجابی این مناسبات تا زمانی که ایجاد نشود بدست دادنی نیست .

۲ — در مقابل سؤال از چه طریقی — به چه شیوه ای — این انقلاب متحقق می شود جواب اکثریت قریب به اتفاق اینست که به طریق قهرآمیز . این یکی علنا کمتر مورد جدل است و ما نیز تا زمانی که مخالفین دلائل خود را به صراحت اعلام نکنند نیازی به توضیح نمی بینیم . طبقه ی استثمارگر با در دست داشتن اهرم های قدرت موضع خود را به خاطر رعایاست " مصالح عمومی " به راحتی از دست نخواهد داد . باید آن را قهرا پایین کشید .

۳ و ۴ — بحث بر سر این مطلب است که سوسیالیسم به وسیله ی چه نیروئی مستقر می شود . جواب کلاسیک این سؤال روشن است . پرولتاریا . باز جواب کلاسیک در مورد این که در چه شرایطی مستقر می شود اینست که در شرایطی که پرولتاریا اکثریت عظیم جامعه را تشکیل دهد . اما این جواب ها در عین صحت، برای توضیح واقعیت و به خصوص مسئله ی شروع انقلاب و نه استقرار سوسیالیسم کافی نبودند . کارلنین بسط مشخص این احکام کلی بود و کار انقلاب اکثریت تائید صحت تئوری های مشخص او . در دفتر " انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک " ما کوشیدیم که با استناد به نوشته ها و تجارب مشخص انقلاب ها ، تئوری عام انقلاب سوسیالیستی — و دقیق تر بگوئیم شروع انقلاب سوسیالیستی — را فرموله کنیم . خلاصه ی نظر ما در آن نوشته این بود که که شروع پروسه ی طولانی انقلاب سوسیالیستی الزاما هم زمان با اکثریت یافتن تعداد و تشکیل پرولتاریا در جامعه نیست بلکه استقرار سوسیالیسم است که چنین شرایطی را می طلبد . ما بر سر طولانی بودن این پروسه در همان نوشته و نوشته های دیگر تاکید فراوان کرده ایم و اظهار داشته ایم که این روند انقلاب سوسیالیستی می تواند انقلاب های سیاسی متعددی را در بر گیرد .

" اما این واقعیت که با انقلاب اجتماعی هنوز فاصله داریم، نباید به این معنی تلقی شود که با هر نوع انقلابی فاصله است . سرنگونی رژیم پهلوی، نابودی بساط سلطنت و به قدرت رسیدن قشری دیگر — هر چند بطور موقت — به هر حال يك انقلاب سیاسی خواهد بود و امکان عملی شدن و فائده بخشی آن در تسریع و تسهیل انقلاب اجتماعی باید مورد توجه باشد، و دقیقا همین جنبه است که وظیفه کمونیست ها در مبارزه جهت سرنگونی رژیم و نابودی بساط سلطنت را مطرح می کند . چه بسا که برای فراهم آمدن کامل شرایط انقلاب اجتماعی، انقلاب های سیاسی متعددی در مسیر باشد . قرن ۱۹ اروپا نمونه های بی شماری از آن را بدست می دهد باقی ماندن در بند توهم و داشتن این تصور که شرایط انقلاب اجتماعی آماده شده است به همان اندازه گمراه کننده است که منفعل و تماشاچی ماندن و به انتظار آماده شدن شرایط نشستن " . (رهائی شماره ی ۳، دوره ی اول، آذر ماه ۱۳۵۷) .

بدین طریق این سؤال که دائما از طرف معتقدین به انقلاب های دموکراتیک در مقابل ما مطرح می شود که چگونه در جامعه ای مانند ایران می خواهیم انقلاب سوسیالیستی کنیم و ناگهان سوسیالیسم را " مستقر " سازیم، در بهترین شرایط تجاهل العارف است و در محتمل ترین شرایط فریبکاری . ما نه هرکول هستیم و نه از وضع جامعه بی خبر . بهتر است آن هائی که با اشتباه کاری های خود، با ندانم کاری ها و شعارهای غلط و رنگ باخته ی خود از مسبین وضیع نا مطلوب کنونی چپ هستند به خود آیند و ببینند که چرا این همه اشتباه کرده اند . که چرا از جمله پلکان های نردبان

صعود فاشیست‌های اسلامی شدند . از گذشته‌ی خود عبرت بگیرند . آن‌ها ناآگاهانه در فریب مردم سهیم شدند و زمانی که نعلین آخوند‌ها به پشت‌گرد نشان نخورد به نعل و به میخ می‌زدند . اکنون همین قماش‌چپ - تکه آن - قسماً اتحاد چپ و راست را می‌طلبد ، و قسماً برای توجیه تبعیت خود از غیر کمونیست‌ها از ما و انواع ما می‌پرسد آخر رفاً واقعاً خیال می‌کنید الان مردم ایران آماده‌ی پذیرفتن سوسیالیسم هستند ؟! یا للعجب !

ابداً ، آقایان ! با انواع شما سوسیالیست‌ها مردم حق دارند اساساً ندانند سوسیالیسم چیست ، و با انواع تودم‌ای‌ها سوسیالیست‌ها ، حق دارند از آن متنفر باشند . بحث بر سر توضیح شرایط موجود نیست : ما بهتر از شما خبر داریم . بحث بر سر این است که ما چه کار می‌توانستیم و چه کار می‌توانیم در تغییر شرایط بکنیم . بحث بر سر رسیدن به این اعتقاد لااقل برای ما است که توده‌ی مردم با سوسیالیسم چیزی را از دست بلکه همه چیز را بدست می‌آورد . بحث بر سر اینست که به توده‌ی مردم این مسئله را که قابل فهم است ، چون با تن و جان‌ش مرتبط است ، فهماند و این فهمیدن است نه الزاماً تحت شعارهایی مانند مردم سوسیالیست متحد شوید ! بلکه با برنامه ، با طرح شعارهایی که محتوای سوسیالیستی دارد ، با شیوه‌ی خاص شرکت در حرکات و انقلاب‌های سیاسی ، شیوه‌ای که آن‌ها را گام به گام روشن کند و نه این که مانند گذشته بفریبد ، با نشان دادن ماهیت بورژوازی و نه بورژواها (و بنابراین "خوب و بد" نکردن آن‌ها) ، با نفی هر نوع توهم در مورد امکان همکاری با بورژواهای "خوب" و جلوگیری از فریب خوردن پیای زحمتکشانش ، با نشان دادن این که انقلاب‌های دموکراتیک حداکثر - و به شرطی که چپ‌ها در آن برنامه‌ی معینی داشته باشند - صرفاً گامی هستند در راه تدارك انقلاب سوسیالیستی و جلوگیری از بروز این توهم که این‌ها انقلاب موعود هستند ، با نفی ایده‌ی سوسیالیسم خزنده پس از انقلاب‌های سیاسی (بخوانید راه رشد غیر سرمایه داری و انواع با اسم و بی اسم ولی با همان محتوا یعنی انقلاب‌های دموکراتیک) .

طبقه‌ی کارگر ایران اکنون در وضعی نیست که بتواند بلافاصله به حاکمیت برسد بنا بر اینی
 تا زمانی که طبقه‌ی کارگر به چنین قدرتی نرسد با انقلاب‌های سیاسی مواجه خواهیم بود .
 انقلاب‌هایی که طی آن‌ها حاکمیت با این یا آن فشار بورژوازی یا خرد بورژوازی خواهد بود .

اختلاف در اسم یا محتوای فعالیت؟

باید دید تکیه بر مسئله‌ی انقلاب سوسیالیستی و رد تزه‌ای التقاطی که ما آن را از جمله آموزش‌های اساسی انقلاب اخیر می‌دانیم در عمل چه معنائی دارد . شاید از این طریق یعنی طریقی غیر انتزاعی بهتر بتوانیم تردید‌هایی را که هنوز در بخشی از جنبش چپ در این مورد وجود دارد مرتفع کنیم . برای این منظور يك جمع‌بندی سریع از پارهای احکام ضروری است .

- ۱- تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است .
- ۲- انقلاب اجتماعی آینده‌ی ایران انقلاب سوسیالیستی است .
- ۳- شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی در حال حاضر در ایران فراهم نیست . یعنی ما در مرحله‌ی تدارك انقلاب سوسیالیستی هستیم .
- ۴- مرحله‌ی تدارك مرحله‌ای طولانی است که طی آن شرایط ذهنی لازم فراهم می‌آید .
- ۵- سازمانده‌ی ، تبلیغ ، ترویج ، حرکت ، جنبش ، قیام ، انقلاب‌های سیاسی از جمله عوامل آماده کننده‌ی شرایط ذهنی لازم هستند .

بنابراین اگر کسی تصور کند ایران هم اکنون آماده‌ی انقلاب سوسیالیستی است دچار توهم است و اگر کسی آن را به ما نسبت دهد حرف مفت زده است . ما احکام فوق را به تفصیل در نوشته‌های قبلی - و از سال‌ها قبل - خـــود

آورد مايم . پس بيايم سر مسئله . بحث بر سر اين است كه در كشوري مانند ايران كه شرايط انقلاب سوسياليستي در آن وجود ندارد - يعني در مرحله ي تدارك است - و با علم به اين كه هيچ چيز به جز انقلاب سوسياليستي آرمسان سوسياليسم را متحقق نخواهد ساخت ، براي آماده ساختن شرايط چه كار بايد كرد يعني وظائف ما براي دوران تدارك چيست . اين وظائف در بند ۵ آمده است . در مورد بسياري از آن ها اختلاف نظر وجود ندارد . بنا بر اين بحث را محدود مي كنيم به آن جا كه روشننگري لازم است .

مي گوئيم اولاً بايد سازماندهي و تبليغ و ترويج كرد . در كليات همه موافقت . مسئله بر سر كم و كيف آن است كه با همه ي اهميتي كه دارد در گنجايش اين مقاله نيست . ما به سازماندهي مخفي - و نيز علني و نيمه علني در شرايط و بصورتی كه امكان داشته باشد - به تبليغ مواضع سوسياليستي و ترويج (متاسفانه از ياد رفتي) سوسياليسم و افشائ ايده هاي غير سوسياليستي (و نه صرفاً مواضع غير سوسياليستي) اعتقاد داريم ولي تكيه ي اصلي را در اين مقاله بر بخش دوم مي گذاريم شركت در حركت ها ، جنبش ها ، قيام ها و انقلاب هاي سياسي از موضع تداركاتي انقلاب سوسياليستي . توضيح مي دهيم ، و توضيح را بر اين مبنا مي گذاريم كه اصرار بر تفكيك انقلاب هاي اجتماعي و سياسي به چه علت است .

در پروسه ي يك انقلاب اجتماعي مناسبات توليدي عوض مي شود . در يك انقلاب سياسي چنين نيست . در انقلاب اجتماعي (سوسياليستي) تغيير مناسبات به مناسبات سوسياليستي توسط طبقه ي كارگر انجام مي گيرد . بنا بر اين حاكميت با طبقه ي كارگر است . در انقلاب سياسي چنين نيست . طبقه ي كارگر ايران اكنون در وضعي نيست كه بتواند بلافاصله به حاكميت برسد بنا بر اين تا زماني كه طبقه ي كارگر به چنين قدرتي نرسد با انقلاب هاي سياسي مواجه خواهيم بود . انقلاب هائي كه طي آن ها حاكميت با اين يا آن قشر بورژوازي يا خرده بورژوازي خواهد بود . اين انقلاب ها ، حركات ، جنبش ها آن قدر ادامه مي يابند تا طبقه ي كارگر به آن درجه از رشد و سازماندهي برسد كه بتواند حاكميت را بدست بگيرد .

بنابراين ظاهراً در اين اتفاق نظر هست كه قدرت يابي طبقه ي كارگر و انقلاب سوسياليستي امری نيست كه فـرداً منتظرش باشيم . از طرف ديگر حركت اجتماع نيز به خاطر اين عدم آمادگي طبقه ي كارگر متوقف نخواهد شد . پس بايد ديد در اين حركات و انقلاب ها چه بايد كرد . تفاوت ها درست از اين جا و از نحوه ي برخورد به اين مسئله آشكار مي شود . ۱- اين ها انقلاب طبقه ي كارگر نيستند . بنا بر اين طبقه ي كارگر و على الاصول سوسياليست ها نبايد در آن ها دخالت داشته باشند . طبقه ي كارگر نبايد آلت دست اين يا آن جمع بورژوازي شود .

اين طرز تفكر تصور مي كند كه طبقه ي كارگر موجودي خارج از اجتماع است . تصور مي كند كه آموزش طبقه ي كارگر چيزي است كه در انزوا و في المثل تحت زعامت "كومنيست ها" انجام خواهد شد . طبقه ي كارگر در كلاس درس شبانه تحت نظر پدران و برادران بزرگ و دانشمندان خود ديپلم اكابر گرفته و ناگهان طي يك قيام شكوه منند قدرت را به چنگ خواهند گرفت .

اين ديد در اشكال علني و نيمه علني پايه و اساس تفكر ماوراء چپ ، كارگر زدگي و انواع منفي گرايانه و "صوفي منشانه" چپ است .

۲- اين ها انقلاب طبقه ي كارگر نيستند . طبقه ي كارگر عقب مانده تر از آن است كه بتواند به اين زودي ها انقلاب كند . اگر ما چپ ها معطل طبقه ي كارگر بمانيم هفت كفن خواهيم پوساند . بنا بر اين براي كمك به طبقه ي كارگر و به نيابت از جانب آنان ما در حكومت هاي بورژوازي شركت خواهيم كرد و به تدريج شرايط را براي طبقه ي كارگر هموار خواهيم ساخت .

حال چرا بورژوازي آن ها را در ائتلاف شركت مي دهد معلوم نيست . آن ها با پشتوانه ي چه نيروئي مقاصد خيـر— انديشانه ي خود را عملي خواهند كرد باز هم معلوم نيست . تجربه ي "سوسياليست هائي" كه بدون پشتوانه ي طبقه ي كارگر در ائتلاف ها شركت كرده اند چيست ؟ مطرح نيست . و بالاخره اگر سؤال و جواب ها ادامه يابد از شما خواهند پرسيد پس شما ترجيح مي دهيد حكومت يكدست بدست بورژوازي بيفتد ؟! ما هم مبارزه كرد مايم . سهم ما چيست ؟ تسهيم

به نسبت . این جایگزین مبارزه طبقاتی می‌شود .

این دید ، پایه ی تفکر کسانی است که به جای توضیح حرکت خود در رفتن به زیر چتر حمایت نیروهای غیر پرولتری بسا تجاها می‌پرسند آیا رفقا واقعا خیال می‌کنید الان ایران آماده ی پذیرش سوسیالیسم است ؟ آیا طبقه ی کارگر آماده ی بدست گرفتن قدرت است ؟ حال این که چه کسی چنین ادعائی کرده است مهم نیست . مهم این است که آن جا کـــه نتوان به سئوالات جواب داد باید به ضد سئوال متوسل شد . از آدم های موهوم و نظرات موهوم تر سئوال کرد . اساس مسئله — آگاهانه یا ناآگاهانه — سهیم شدن در قدرت متصور آینده است . توجیه این است که مثل انقلاب اخیر ســـــر چپ‌ها کلاه نرود . تصور این است که با ائتلاف با بورژوازی و بدون داشتن پشتوانه ی طبقه ی کارگر امتیازهایی خواهند گرفت . توهم این است که جریانات را می‌شود "از بالا" درست کرد . طبقه ی کارگر روزی بالاخره به جانب ما خواهد آمد . این دید هیچ وجه اشتراکی با یک دید طبقاتی ندارد . تقلا برای سهیم شدن در قدرت تحت واژه‌ها — یا نیم

کوشش نیروهای چپ باید بر این مبنا باشد که طبقه ی کارگر و علی‌الاصول نیروهای
چپ اپوزیسیون رژیم بعد از انقلاب سیاسی باشند و نه شرکاء موقت در قدرت ! که چپ بســـه
سمت بدیل واقعی شدن حرکت کند و نه خرسواری ماندن . نه عامل ایجاد توهم .

واژه‌های — طبقاتی است . حتی در شعارها هم مواظب نرنجیدن بورژوازی و خرده بورژوازی باید بود . بالاخره
آن‌ها متحدین ما در "انقلاب دموکراتیک" (!) هستند . متحد قوی تر . آن‌ها هستند که بار اساسی " انقلاب " را خواهند کشید . متاسفانه طبقه ی کارگر که هنوز رشد نکرده است .

۳- این‌ها انقلاب طبقه ی کارگر — به معنای اخص — نیستند ولی بخشی از انقلاب آن را که یک پروسه ی طولانی
است می‌سازند . طبقه ی کارگر بطور عمده در جریان این انقلاب‌ها و حرکت‌های اجتماعی است که آموزش
می‌بیند . نقش نیروهای چپ کمک به این آموزش عظیم اجتماعی است . نقش نیروهای چپ کمک به جمع بندی این
تجارب است ، کمک به انتقال تجربه ی سایر انقلاب‌ها در همان جامعه و جوامع دیگر است . کمک بــــه
اثبات این امر در عمل است که نه این یا آن جناح بورژوازی ، بلکه همه ی جناح‌های آن — و منجمله خرده —
بورژوازی — دشمن طبقه ی کارگرند . که بورژوازی خوب و بد ندارد . که شاه و بازرگان و خمینی ندارد . که
رعیت من و ملت من و مستضعف من به یک چیز تقلیل می‌یابد : برده ی من . برده ی سرمایه داری . برده‌ای که در
هر حکومت سرمایه داری وجهال معامله است چون همه ی داستان بر سر کار کشیدن از این برده ، بر مبنای
انباشت اضافه ارزش دزدی شده از این تولید کننده دور می‌زند . این با مکیدن خون آن زنده است . نعمات
را خدا نمی‌آفریند که این‌ها " عادلانه " تقسیم کنند . نعمات را بردگان می‌آفرینند و آن دیگران از دستشان
می‌گیرند .

این‌ها اگر نه برای مسلمانان ، لااقل برای چپ‌ها اظهر من الشمس است . بدیهی است . اما فقط در کــــلام
هنگام عمل ، بازرگان قابل دفاع می‌شود . خمینی ، بلی همین جناب خمینی — قابل دفاع می‌شود . بنی صدر قابل دفاع
می‌شود . مسئله فقط مسئله ی زمان است . قبل از انقلاب به ما اعتراض می‌شود که چرا از جبهه ی ملی دفاع نمی‌کنیم
به آن‌ها می‌گوئیم از حقوق جبهه ی ملی در مقابل شاه دفاع می‌کنیم ولی از نظر و عمل آن‌ها دفاع نمی‌کنیم . برایشان
قابل فهم نمی‌نماید ! بعد می‌گویند چرا در جریان انقلاب از خمینی دفاع نمی‌کنید . چرا به او فاشیست می‌گوئید . همان
جواب را می‌دهیم . می‌گوئیم خمینی انقلاب را به راه نیانداخته . انقلاب را دارد می‌دزد و انواع شما را دست انداخته .
نه ! این درست نیست رفقا ! چپ روی نکنید . انقلاب می‌شود . حکومت بازرگان ، حکومت ائتلاف ملی می‌شود ، جناب پــــان

آماده شدن طبقه‌ی کارگر باشد راهی به جز راه دوم میان بر زدن به تاریخ است .
 پس اگر می‌گوئیم انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است و سایر انقلاب‌ها سیاسی هستند این نه به معنای
 فردا انقلاب سوسیالیستی کردن است و نه به معنای اخ‌اخ کردن انقلاب‌های سیاسی . این به معنای نفی دیدهای
 سازشکارانه است که سوسیال دموکراسی را با قالب چپ حقه می‌کند . و اگر سوسیال دموکرات‌های غربی راه تعالسی
 طبقه‌ی کارگر را نشان می‌دهند ، سوسیال دموکرات‌های وطنی هم چنین خواهند کرد . آقای ویلی برانت هنوز هم
 مدعی است مارکسیست است . "چپ" های ما نیز .

ائتلاف‌ها

ممکن است برای بعضی این سؤال پیش‌آید که آیا ما بدین ترتیب ائتلاف‌ها را رد می‌کنیم و آیا هر نوع هم‌جهتی را مضر
 می‌دانیم ؟ چنین نیست . صرف این نظر که باید در انقلاب سیاسی شرکت کرد و این برداشت که طبقه‌ی کارگر دارای شرایط
 کسب قدرت نیست، مشخص می‌سازد که در انقلاب سیاسی بین قشرها و طبقات مختلف نوعی هم‌سوئی به وجود می‌آید . این
 هم‌سوئی هم نظری نیست . هر یک بر مبنای دید خود و منافع خود در انقلاب شرکت می‌کنند . مسیر به ظاهر مشترک
 در واقع مشترک نیست ولی تا درجه‌ی معینی هم‌سو است . در شرایط وجود یک رژیم دیکتاتوری، بخشی از بورژوازی
 و خرده بورژوازی نیز بنا بر منافع لحظه‌ای خود خواهان برقراری دموکراسی می‌شوند (هر چند می‌دانیم که نه دموکراسی
 واقعی را می‌خواهند و نه هنگامی که به قدرت رسیدند به تعهدات قبلی خود وفادار می‌مانند) ولی به هر حال حاضرند
 مبارزه‌ی معینی برای آن بکنند . همین حد هم برای طبقه‌ی کارگر بهتر از فقدان آنست . این جاست که ضرورتاً

سیاستمداران بورژوازی قطعاً از چپ‌ها کمتر مجرب نیستند و اگر به چیزی تن می‌دهند
 بنا بر اجبار است و نه تعصب . و اجبار را قدرت می‌آفریند . و از این جاست یکسری از
 بحث‌های اساسی ما مبنی بر ضرورت اتحاد چپ .

هم‌سوئی پیدا می‌شود . این که این هم‌سوئی در عمل منجر به همکاری، ائتلاف و یا اتحاد عمل خواهد شد مسئله‌ایست
 که شرایط ویژه حد آن را معین خواهد کرد . آنچه اساس کار باید باشد اینست که چه درجه‌ای از هم‌سوئی به نفع
 طبقه‌ی کارگر است آن هم نه نفع فوری و بلافاصله . باید مسئله‌ی تاثیرگذاری و آموزش هر دو را در نظر گرفت و از جایگزینی
 مسائل سمبولیک به جای منافع واقعی طبقه‌ی کارگر بر حذر بود . شرکت عناصر چپ در حکومتی با هژمونی بورژوازی یک امر
 سمبولیک و فریبکارانه است در حالی که تحمیل نیروهای چپ به یک رژیم می‌تواند مفید فائده باشد آن هم به شرطی که این
 تحمیل بتواند نتایج اجتماعی مشخص داشته باشد و گرنه بورژوازی پس از رفع محظور عذر تحمیل کنندگان را خواهد ساخت .
 هدف از همکاری کمک به "رشد اقتصاد ملی"، "شکوفائی" و خزعبلاتی از این قبیل نیست بلکه یک مانور در مبارزه است
 بدون رودربایستی و مجامله، و بدون داشتن این توهم که با نگهتن این مطالب نخواهیم داشت بورژوازی رُم کند .
 سیاستمداران بورژوازی قطعاً از چپ‌ها کمتر مجرب نیستند و اگر به چیزی تن می‌دهند بنا بر اجبار است و نه تعصب .
 و اجبار را قدرت می‌آفریند . و از این جاست یکی از بحث‌های اساسی ما مبنی بر ضرورت اتحاد چپ . اتحاد چپ نه
 تنها به خاطر امکان جمع‌بندی تجارب، جلوگیری از دوباره و صد باره کاری‌ها، بالا بردن کیفیت کار و محتوا . . . مورد

نظر است، بلکه به خاطر این مسئله نیز هست که در هر معادله‌ی اجتماعی تنها و تنها به یمن قدرت است که می‌توان مؤثر شد. به یمن داشتن هویت، کیفیت، کمیت و نتایج حاصله از آن‌ها. پس ایرادی که به ما گرفته می‌شود کـــه گویا با اصرار بر امر اتحاد چپ قصد هژمونی طلبی برای چپ را داریم به شوخی بیشتر شباهت دارد. ما می‌گوئیم اگر هژمونی طلبی واژه‌ای مقابل بی‌هویتی است، بلی هژمونی طلبیم. اگر تکیه بر این نکته که پاره پاره بودن ما، کـــه مشخص نبودن خواست‌های ما، که پایه نداشتن ما موجب اضمحلال و مستحیل شدن ما در جریان‌های دیگر می‌شود و بر عکس اتحاد مان امکان پیشبرد شعارها و اهدافمان را بیشتر می‌کند، هژمونی طلبی است، پس ما هژمونی طلب هستیم و باکی نداریم. ما دموکراسی را نیز مسئله‌ای طبقاتی می‌دانیم.

جمع‌بندی می‌کنیم. شکست چپ نه در بردن حکومت — که لااقل ما توهمی در این مورد نداشتیم — بلکه در ارائه‌ی خود به عنوان بدیل و یافتن هویت واقعی، در دوران انقلاب و پس از آن ما را به درگیری از گذشته و می‌دارد. ما به نکاتی که به نظرمان مهمترین مطالب بود در صفحات فوق اشاره کردیم این‌ها تاکید بر ضرورت دموکراسی درون سازمانی، تاکید بر اعتقاد به ضرورت دموکراسی اجتماعی و بالاخره اتحاد چپ بر مبنای برنامه‌ی تدارکاتی انقلاب سوسیالیستی

کافی نیست بگوئیم اشتباه کردیم. باید ببینیم چرا اشتباه کردیم. آیا می‌شد از آن‌ها اجتناب کرد؟ آیا می‌شد وضعی بهتر از امروز داشت؟ جواب ما آری است.

است که انقلاب‌های سیاسی مراحل مختلف آن را تشکیل می‌دهد. ما این‌ها را حداقل شرایطی می‌دانیم که از تکرار مکرر فاجعه جلوگیری خواهد کرد. شاید این شروط لازم، کافی نباشد. این وظیفه‌ی سایر نیروهای چپ است کـــه با تحلیل آنچه واقع شده نکات دیگر را استخراج کنند، اگر متد برخورد ما چپ‌ها، شیوه‌ی تحلیل ما — و نه صرفاً اقرار به اشتباهات — مانند گذشته باشد هیچ چیز از تکرار فاجعه جلوگیری نخواهد کرد. کافی نیست بگوئیم اشتباه کردیم، باید ببینیم چرا اشتباه کردیم. آیا می‌شد از آن‌ها اجتناب کرد؟ آیا می‌شد وضعی بهتر از امروز داشت؟ جواب ما آری است.

امید داریم سایر نیروهای چپ هم اشتباهات خود را به حساب نفهمی مردم و عدم پذیرش سوسیالیسم نگذارند. وقتی سوسیالیست‌ها نمی‌فهمند چه می‌خواهند، بر توده‌ی مردم خرده می‌گیرید که گویا آن‌ها را نفهمیده‌اند.

و. طاحون

برای ارتباط با کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، به
آدرس های زیر تماس بگیرید.

آدرس ها :

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA

ANDICHE-RAHAI
Rue du Progres, 111a
2300-LA CHAUX-DE-FONDS
SUISSE



هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی
و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک
شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک های مالیتان، هر
قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران
نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. کمک های مالی خود برای ارسال
به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT
6020 21 27837
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA

یکی از مسائل، مسئله‌ی دموکراسی درونی سازمان‌هاست... جنبش چپ بدون حل این مسئله به هیچ جا نخواهد رسید. عصری که سازمان‌های استالینیست می‌توانستند برد داشته باشند سپری شده است...

مسئله‌ی دوم، مسئله‌ی کسب آگاهی و اعتقاد عمیق به ضرورت وجود دموکراسی اجتماعی است. ما در مورد این مسئله بازها سخن گفته ایم و در آینده هم خواهیم گفت این جا به همین بسنده می‌کنیم که هیچ سیستم اجتماعی، هیچ نظامی و تحت هر اسمی بدون وجود دموکراسی از این لحاظ فرقی با فاشیسم ندارد. جامعه‌ی عقب مانده، جامعه‌ی پیشرفته، جامعه‌ی بینابینی، پرولتاریای قوی جئه، ضعیف‌البنیه و هر بهانه‌ی دیگری برای رد ضرورت دموکراسی مطرح شود صرفاً پوششی است بر نیات و اهداف سلطه‌گرانه و مستبدانه‌ی مطرح کنندگان. بهترین "تعادل‌های اجتماعی"، جدی‌ترین تقسیم ثروت‌ها، مرفه‌ترین نـوع زندگی و معیشت بدون وجود دموکراسی معادل تساوی در عالم حیوانات است. این را چپ ایران، و همه‌ی چپ ایران، باید لمس کند، جذب کند، بفهمد و با تار و پود اندیشه‌ی خود عجین کند و هم‌زمان در صدر برنامه‌های مبارزاتی خود قرار دهد.

این نکته که در جامعه‌ی سرمایه‌داری کشورهایی مانند ایران امکان نهادی شدن دموکراسی وجود ندارد نمی‌تواند و نباید مانع مبارزه برای برقراری دموکراسی شود. ما در مورد عدم تناقض این دو حکم در گذشته مفصلاً توضیح داده ایم و این جا تکرار می‌کنیم که این مبارزه حتی برای برقراری دموکراسی ناپایدار و نسبی هم ارزش دارد و مهم‌تر از آن، این برداشت و مبارزه بر اساس آن، مسئله‌ی نفی سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی را به هم می‌پیوندد. شما با مبارزه برای کسب چیزی که در شرایط موجود ممکن نیست شرایط را تغییر می‌دهید. این اساس قضیه است.

شاید به جرات بتوان گفت هیچ چیز به اندازه‌ی غفلت از این مسئله به چپ ایران ضرر نزده است. بخشی از توده‌ی مردم، چپ‌ران به عنوان آزادی‌خواهان بلکه به عنوان سرکوبگر می‌شناسد. پرچم آزادی‌خواهی در آن‌ها بدست فریبکاران لیبرال افتاده است و لاجرم انسان‌هایی که چیزی بیش از حیوان هستند، که تنها مسئله‌ی زندگیشان خورد و خوراک نیست، که هوای آزاد برای تنفس می‌خواهند، امیدی به چپ ندارند، فاجعه‌ای بزرگ‌تر از این متصور نیست.

I.S.F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG
SWEDEN

نشانی:

بها معادل ۳ مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا